

مخفی
نامد که این کتاب

مستعمل است بر چهار مقصد مقصد

اول رعایات مثل ناز و نزه مقصد دوم عقود

مثل بیع و اجاره و مناکحه مقصد سوم در اقیاعات مثل

طلاق و عتاق مقصد چهارم در احکام مثل میراث و قضا و قصاص

و عنایات و این است ای مقصد چهارم است ۱۲ و امم طله العالم
بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سوله محمد و آله الطاهین

مقصود چهارم از کتاب وضع الاحکام تالیف اقل الامام خادم شرح سبیل الثقلین

حسین علیه السلام فی الدارین تفسیر بیان احکام باب اول و با حاشیه

بدانکه میراث مالی است یا حی که مشتمل بشیو و اشخاص بعد موت او بدگری بکلی یا

آئینه بشرطیکه مانعی ندهد تفصیل موانع و خاتمه این باب بخوابد و علم میراث بها و احادیث

عده جزو از دین نصف علم است و حجابان بر تمیز حقوق بیشترست چه در کتب

و فی ثبات و سحر و حیات و کلامیت از فدا و موات و تکالیف که شرعی نوع انسان حکام است

حکامات و احکام میراث موجب احصای موقوف و موقوفه و حقوق است و از این

مستخرج است از انبیاء علیه السلام لاف لعلوه و التناو و اوقاف و احکام و تالیف و تفسیر علم

این فرموده اند خواجه از حضرت سید المرسلین علیه السلام که این کتاب است و در

تفسیر ما بعد علم و التفرع و ابواب و تالیف و تفسیر و تالیف و تفسیر و تالیف و تفسیر

[illegible]

برادران اعیانی موجود باشند و درین مرتبه نیز اقرب یکی اند و نصف مانع ابعده نصف دیگر
نمیشود اگر چه اقرب صنفی مانع ابعده مانع نصف میشود و در یک مسئله اختلاف چنانکه خواهد بود
اما مرتبه ثانیة بصری عام با احوال اند یعنی برادران خواهران پسران مادران و برین طبقه
و نصف بمنزله یک صنف اند و بعد و نسبت که باختلاف حصص احکام پس از نصف
بانع ابعده نصف دیگر درین مرتبه میشود و در یک مسئله جامعیه ابن عم لابوین حاج عم لاسی شود
و در فرقی آن اختلاف و قسم ثانی نسبت و آن دو کو نیست یکی در حبس و دیگری لابوین
در اصل لغت عبارتست از قرب اتصال مراداران و تقیام بحسب اصطلاح قرب یکی از شخص
بشخص دیگر بغیر قرب نسبی بغیر از ذوات و سببی و حی که در شرع موجب ارث است که در دو تفصیل خواهد بود
و اتم مرتبه و ارثی است و اقرب درین حد است و طایفه ای است که لا عمتی است یعنی از اولاد
که زن و و دم و لا ارضان حریه سووم و لا امانت و محقق طو علیه الرحمه و مرتبه دیگر
افزوده که یکی پنج مرتبه میشود چنانکه خواهد آمد انشاء الله تعالی و قسم اول که در حبس است بهایم
طبقات نسب و غیر نسب جمع میشوند یعنی هیچک از مراتب مانع و صاحب احد الزوجین از
ارث نمی تواند شد و قسم ثانی که ولایت با اقارب نسبی مجتمع نمیتواند شد چه جمیع مدارج
آن صاحب اولاد میباشد فائده ثانیة در بیان فرض و سهام تقدیم و رشت
بدانکه در قرآن مجید شش فریضه تصریح دارد گشته فریضه اول نصف و آن برای
سه کس پس گشته یکی شوهر یعنی هرگاه زنی بمیرد و اولاد از بطن خود هر چه بماند
روند نهفته باشد پس حصه شوهر از مال و بقدر نصف متروکه است و و دم
و ختر واحد پس هرگاه پدر یا مادر و ختر بمیرد نصف مال او بنا بر فرض بدختر میرسد
سووم خواهد واحد است چه خواهر هرگاه و اگر اقرب از او نباشد نصف مال او بمیرد
میرد و هرگاه خواهر اعیانی باشد با علای فریضه و و دم ربع است و آن شوهر
شده است برای زن نسبی هرگاه مرد بمیرد و زنیکه در عقد او وام او باشد یا در

عقد دوام او باشد یا عقد منقطع باشد طریقت بگذارد علی المشهور و در هر یک بگذشته باشد
اگر چه از طین غیر این زن باشد هر چند باین تر و دس ربع مال بآن زن خواهد رسید و غیر
زمین باشد آن تقضیلش خواهد آمد و برای شوهر و قریکه نه بی میر و فرزندان از طین خود بگذارد
هر چند از شوهر سابق باشد و هر چند باین تر و در هر صیه نسومش است و آن در نصین
ست و در صورتیکه یکی از اولاد شوهر متوفی موجود باشد آن نزل فرایضیه چهارم و دولت
و آن مقرر من است بر او و دختر پس باید هر قدر که باشد و هر چند مخصوص در کتاب المجد
صوت فوق ثننین است لکن باجماع است ثابت شده که بعد و نبات مطلقا باعث سحاق
و دولت است و همچنین و دختر زیاده هرگاه از یک زن یا در شهادت یافتند از پدر شهادت فرایضیه چهارم
بیک ثلث و آن فرایضیه مادر است هرگاه است اولاد نگذاشته باشند و اخوه حب نباشند و فرایضیه
بر او را نداشت هرگاه متعده باشند فرایضیه ششم سدس است آن فرایضیه هر یک پدر
حدا باینست و در صورتیکه کسی از اولاد نیست موجود باشد آن نزل فرایضیه مادر است و در صورت حاجه
تجشیش نصین کلا لام است هرگاه که بفرمانند و باشند خواه زن نیست و در نصین
الکدر و اگر لکن جبه سحاق مطلق است مختصر آن نیست چه مطلق و است بر چهار قسم است اول آنکه
دارت میشود بفرض فقط و آن کسی است که حق تقاد و کلام مجید بر او مخصوص است و این
و تقضیل آن گذشته و در هم آنکه دارت میشود بقرابت فقط و آن کسی است که دارت میشود
بعموم و یا اولی الارحام مانند احوال اعمام نسوم آنکه دارت میشود بقرابت بفرض و کای تقرات
و آن پدر است و دختر اگر چه متعده باشند و همچنین خواهر پدر باین ربع الولد دارت میشود
بفرض و بدون آنکه دارت میشود بقرابت و دختر آن دارت میشوند بالسران بقرابت و بقرابت
بفرض و خواهر آن پدر دارت میشود با برادران پدر بقرابت و نه با برادران بفرض
چهارم آنکه دارت میشود بفرض و قرابت هر دو و آن کسی است که فرایضیه برائی او متعده باشد
و در آن چیز سبب و با و برسد مانند با و دختر که نصف بدختر و سدس مادر بفرض

فائده را آنچه بدانکه این موضوع حقیقت از قسم کسوت کسر عین است پس اینست
 واحد و بحسب اصطلاح اهل حساب عدلیت متساوی و مغایرت بسوادی و دیگر که از واحد فرض نمود
 پسند علی اندر زنده و اصل عدل را که استخراج این کسر از آن ممکن باشد مخرج آن کسر که بنده کسر است
 است که مطلق آن کسوت سه بوده است که نامی بر هر واحد از آن تعیین است که لفظ بان کسر
 بر اصطلاح آن هم منتظران کرد و مهم که هم خاص است آن تعیین نیست و این غیر کسری است که
 خاصه مقدار است چه از هیچ وجه تعیین نمی تواند و بخلاف کسر می باشد که از تعیین بخرد و از اجزای او
 مانند آن یعنی منبأ الی آنکه و غیره میتوان کرد و در سخن منتهی حاجت بان کسر هم متعلق میشود بحکایت
 مقدار که غرضی از آن ریاضات منیت کسرتن باشد یا هم قسم میشود و بعد چون نصف و
 جزو از یازده جزو معطوف چون نصف و ربع و ششم و جزو از یازده جزو و جزو از سیزده جزو و جزو از بیست
 سه و آن ثلثه اربع و دو جزو از یازده جزو و مثلاً مثل نصف الثلث و جزو از یازده جزو
 و نیزه و مخرج کسوت مفروضه باشد و بسنه جهونند که است و لکن در صورت اجتماع کسوت معطوفه
 تحصیل مخرج مشترک محتاج بضبط قانون می باشد و طریق آنست که اولاً خارج مقدار اقل
 نند و به بیند که آیا متساوی اند متوافق متباين اند یا شد اقل چه اعداد از این نسبت چهارگاه
 بیرون نیست پس اگر هر دو عدد مساوی باشند متساویان اند و اگر کم و زیاد باشند پس اگر اقل کمتر
 ناکند یعنی هرگاه اقل از اکثر طرح کنند بدو مرتبه با دبات عدیده از اکثر چیزی با ماند پس
~~مستخرج~~ اگر عدالت غیر متفق هر دو باشد چون شش و چهار که هرگاه دو اعداد
 از آن متعلق کنند باقی می ماند و چون دو اعداد که هرگاه سه تا سه از این هر دو را کنند
 چیزی باقی می ماند پس متوافقانند و این نسبت را توافق میگویند و گاه است که عدالت
 اعم میکند از عدد یک که سایر طریقین باشد و از عدد یک متحد باشد با طرف اقل و بعضی توافق
 بالمتی الا هم میکنند و این اعم است از عدالت و گاه است که در عدالت مغایرت طریقین شرط
 میکنند پس اقل خارج میشود و این توافق یعنی لایخص میکنند و در اینجا نیزه تعالی معنی ما

مرادست و لیکن در فرض مناسبت و بعضی مواضع تداعیل احتیاج باعتبار توافق المعنی الایم
بنوعی که ظاهر فی الحال مستثیر است و این عدد ثالث را عادتاً مشترک میگویند و هرگاه دو عدد یا زیاد
باشد اعتبار با کبر آن میباشد و کسری را که این عادتاً مخارج آن باشد مخفی بین العدین گویند پس
مثال اول توافق نصف است بعلت آنکه دو مخرج نصف است و مثال دوم توافق ثلث
چهار مخرج ثلث است و همچنین مخارج و توافق عبارتست از هر دو که از یکی ازین متوافقت گرفته شود
نسبت توافق و اگر غیر از واحد که عادتاً جمیع اعداد است عادتاً مشترک میمانند پس آن دو میان
بد آنکه واحد هر چند بنا بر مشهور داخل عدد نیست لکن معروف و حساباً اکثر اوقاتاً واحد را عدد
می شمارند و اینهم غلط است که در عدد ثالث قید غیر الواحد از خود واحد با برین میان جمیع
میدانند که از کوه تعلیمش مثال متماثلان ظاهر اند که در شناختن آن حاجت بقا گوشت آما بود
پس شناخته میشوند باین طریق که اکثر اوقاتاً قسمت کنند پس اگر چیزی باقی ماند پس همان
و اگر چیزی ماند که اقل باشد انقسمت علیه اکثر از واحد پس مقسوم علیه است و اگر چیزی
کتر از آن باشد پس اقل را باقی تالی میگویند و همچنین اینکایم هر چه باقی ماند این عمل
میشود از سبکه عدد آن متوافق اند مقسوم علیه خیر عادتاً مشترک است و اگر واحد باشد دلیل تابست
و هرگاه نسبت خارج مشخص نمایند پس خطه کنند و مخرج را از مخارج کسری معطوفه پس اگر فاسد باشد
یکی را دیگر مخفی نمایند و اگر متوافق باشند مخرج و مخرج یکی را از آن و همین مخرج را بنامند و اگر
متداعیل باشد اکثر اوقاتاً کمتر کنند پس اگر مخارج کسری معطوف را زاده و بنا شد آنچه حاصل میشود
مشترک خواهد بود و اگر زاده باشد پس این حاصل را با مخرج کسری ثالث اعتبار کنند و عمل کنند
بان مثل آنچه گذشت و علی القیاس پس آنچه حاصل شود همان مطلوب است پس در تحصیل مخرج کسری
نعمه دورا و در ضرب بکسیر لیسان حاصل ضرب را که شش است و نصف اربعه ضرب با هم
از جهت توافق و حاصل ضرب را که دوازده است در حقه بعلت تباین پس نسبت حاصل میشود و
داخل است و این یکبار دوم نسبت ضرب کردیم آنرا در سببه نسبت تباین پس حاصل شد چهار صد

و فرضیه می نمایند خواه کسر مفروض باشد و خواه کسر معطوف و خواه مضاف و خواه هست که زیادتر
توسع میکنند پس مخرج سهام مطلوبه بر فرضیه میخوانند اگر چه سهم مفروض میان نباشد باشد
لکن سبب ارفاع این تقسیم سه نام فرضیه برتره و کسر غیر ذریع افروض باشد نه اصل فرضیه
مفروضه و کتاب الیث را کتاب و الفرض این است بگویند یا تعلیقا للفروض علی غیر المقسم
اختصار المقصود بینا و هرگاه این روشی پس این که فرضیه یعنی مخرج مفروض سهام از سهم
بر وزن نسبت نوع اول آنکه بقدر حصص و نه باشد و آن به دو قسم است قسم اول آنکه
مخرج فرضیه منطبق باشد بر عدد و پس نسبت پس آنکه مخرجی از آن لازم نیاید چون مخرج اهر در کسر
چه حصه هر واحد باشد پس کتاب مجید نصف است و مخرج آن دو است و سخن هم دو تا بر یکی
و احده را از شش بگیرد و پنج از شش من غیر کسر و لا انکسار قسم دوم آنکه اصل فرضیه یعنی مخرج مفروض
زیاده بر سهام و نه باشد لکن بعد از آن که در دست بقسمت شود بدین صورت درست که نسبت را
اعتبار کنند در میان نصیب عدد و پس آنکه تقامی کنند و درین بر تباين توافق بالمعنی لا تعنی
نسبت داخل اعتبار میکنند بلکه داخل ارجح شود توافق میکنند چه ارتفاع فرضیه که سبب تقسیم است
بدون آن اصل نمیشود آری اگر نصیب کمتر باشد و عدد موافق آن اصل در نسبت حکم داخل نمیشود
لیکن چنانکه فرضیه در خصوص آنکه مخرجی از پس مسئله از مخرج بحث خارج خواهد شد و همچنین روش
تمام پس چه مختصرا لایح کرد و هرگاه این روشی پس این که انکسار حاصل نیست از یک بر فرضیه
و احده است یا بر فرضیه متعدد پس که انکسار بر فرضیه واحد باشد پس در صورتی که در هر یک از آن
و نه پس نسبت تباين باشد حکم آنست که عدد پس اصل فرضیه هر چند پس آنچه حاصل کرد و
ان اصل مسئله است که از مخرج و در هر چند اصل فرضیه از دست یکی ای زوج و یک بر هر دو
و آن نمیشود پس در آنکه اصل فرضیه است و عدد آنها که دوست هر یک میکند چنانچه اصل شود و از آن
تقسیم است نمیشود و هر چه در هر یک از قبل از ضرب از سهام میرسد آنرا نیز در باقی
الانفین میدهند که همین مقدار حصه او از اصل ضرب که فرضیه صحیح است خواهد بود مثل

ابونج و فخر اصل منصفشان شش تا است که پنج سدس است و نصیب بون است که
 منقسم میشود بر آنها بدون آنکه در چهار تا که بانی است نصیب پنج و در شش بر آنها شش و در هشت
 آنجا که پنج است نه نصیبشان اصل فريضه که شش است نصیب بیست و در هشت و در نهم و در ده و در یازده و در
 فريضه صحیح است که تقسیم از آن است می آید و هر چه در احد از فريضه اصل فريضه برسد و نصیب
 از فريضه صحیح خواهد رسید پس با ابونج از جمله سی سهم و بیست و یک سهم خواهد بود و بر آن فريضه اصل فريضه
 و بون بر بقیه صورت و هم که نسبت توافق باشد پس فو عدل در اصل فريضه و نصیب میکنند پس
 حال اول فريضه صحیح خواهد بود و حال ثانی نصیب با عدل و ازین فريضه شش است که یک را در او
 با و برادر عیال و ثانی باشد پس اصل فريضه شش خواهد بود یک سهم به برادر و یک خواهد رسید پس اگر
 پنج سهم به برادر و آن یک می شود و بعد و در آنجا که ده است و سی و پنج و ده توافق است
 است مالمعنی الامریس نب کرده میشود و دو تا که جز و فعی عشره و شش و در شش تا که اصل فريضه است
 دو و ده میشود پس برادر و در از آن و تا نصیب او احد فی الاثنین به برادر و آن عیالی ده
 مضروب نصیب بونی فی الاثنین خواهد رسید که فی الکفایه شش ابونج شش و در اصل فريضه
 چنانکه گفت شش تا و دو تا که نصیب بون است غیر شش چهار تا که نصیب شش است بر عدل آنها که شش
 بنکسیر شود و توافق نصیب او بر شش و فعی عدل در اصل فريضه ضرب کرده میشود و حال صحیح
 تقسیم از آن صحیح میشود پس تا که ثلث است بر بون السبعه منقسم خواهد شد و واره و با بر شش اصل
 منقسم از آن یک و در آنجا که از یکین باشد پس آن و شش است یکی که بر شش و نصیب بر شش
 متحقق شود و دیگر که با آنکه شش اند از نصیب بون واحد باشد بر بعض فوین نصیبان بنکسیر
 و بر هر قدر یاز و شش بون شش شش اول آنکه نصیب فوین من یک علیهم بعد شش توافق
 بیشه باشد و آن هم صورت و در یکی آنکه عدد و هر فوین با عدل فوین و دیگر مثال و شش و با عدل حکم
 آن است که الکفایه با عدل فوین و الا عدل و ضرب کنند آنرا در اصل فريضه شش است که برادر
 با و برادر و در شش اصل فريضه شش است تا خواهد بود و ثلث که نصیب مایه می
 بر شش و در شش اصل فريضه شش است تا خواهد بود و ثلث که نصیب مایه می

ست چنانکه درین فرضیه کلی است و در وقت که حق اخوة پدر است و تاست عدل و درین فرضیه
 لاحواله انکسار بر فرضین و از خواهد شد و سبب تلک مع وین صبر احدی هانی فرضیه الکفای کند
 قیرقع الی استعجیل بها التقیم چنانکه آن است تاست بر سه نفر اخوة مادر و الاکسر منقسم خواهد
 خواهد شد و در وقت شش تاست بر سه نفر اخوة پدر تقسیم آن است آید هر یکی دو سهم بگیرد
 بصورت دوم آنکه عدلین با اعدا و متداخل باشند و حکم آن است که بر عدد اکثر الکفای نمایند و آنرا
 و اصل فرضیه صرف کنند مثلاً شخصی بر دو وارث اوست برادر و مادر و شش برادر و پدر باشد و
 عدل و عدلین با عدل و آخرین خل در اکثر اکثر آن که شش است نموده و اصل فرضیه که شش است صرف
 گویم چنانچه حاصل شد شش تا که ثلث مرتفع شد ای اخوة مادر خواهد بود و دوازه برادر و پدر هر یکی از
 و تقنین و تاد و تاسیکر که فی الکفایه و لکن فی این کلام بر اعلام محبت نخواهد بود و در این
 مثال از موضوع محبت خارج است چه کلام در صورتیست که میان نصیب عدل و فرضین
 نباشد و در تخیل عدل و اخوة پدر که شش است نصیب آن از اصل فرضیه که شش است توافقی نمیشود
 اعلام و عدلین از محبت خارج باشد و ثانیاً القبح فرضیه از سجد بنا فاسد علی الفاسد است
 چه فرضیه در تخیل از هیچ میشود چه حکم توافق است که عدل و اخوة و وفی بر گرداند پس کاش
 سه را اعتبار کند و چونکه در میان عدل و اخوة مادر و این و وفی تا شش است پس عدل با عدل
 فرضیه کا خواهد بود و سبب لایحه ثانیه و سبب سبب عدل بعد از شش است که فرض شود که
 مرده است چهار زن و شش پسر که شش است چه اصل فرضیه شش است که مخرج من
 که نصیب زواج است و احد است و نصیب این است و نیز احد از نصیب این است و عدل و شش است
 وین اندین حل پس الکفای اکثر می کنیم و آن شش است و شش است که اصل فرضیه شش است
 پس شش و چهار اصل شش است سهم از جمله نصیب زواج خواهد بود و کل سهمین سهان و خواه شش
 حق پس آن کل سهم سبعة صوت سوم آنکه عدلین با اعدا و متوافقی باشند نصیب با اعدا و عدلین
 در میان و عدل باشند است که فی احد عدلین فرض عدل آخر صرف کنند و اصل فرضیه

و گفته که توافق در میان چند عدد باشد جزو توافق عدد اول را در میان باقی و حاصل را در توافق عدد
 ثالث ضرب کنند اگر حاصل از اول باشد ثالث توافق داشته باشند و اگر داخل داشته باشند گفتار اکثر
 نمایند و اگر ثالث داشته باشد گفتار با عدد اول و بقایا پس از آن توافق است از اول و اصل و بقایا
 گفته پس آنچه حاصل شود تقسیم بر آن هم خواهد بود و مثال صحیح و در صورت اول این است که توافق
 چهار تا باشد و پس از آن تقصیب زوج کی است از جمله هشت و تقصیب پس از آن هفت و تقصیب
 سه و دو باقی و پس از آن سه و یک و پس از آن توافق بر هشت و در اندک تقصیب چهار تا و در شش
 و در هشت و در ده و در دوازده و در بیست و در سی و در چهل و در پنجاه و در شصت و در هفتاد و در
 و چهارست و در هشتاد و در نود و در صد و در صد و بیست و در صد و سی و در صد و چهل و در صد و پنجاه و در
 و در شصت و در هفتاد و در هشتاد و در نود و در صد و در صد و بیست و در صد و سی و در صد و چهل و در صد و پنجاه و در
 آنست که سه باشد و تقصیب آخر آنست که چهارست و باقی هشت تقصیب عام و بقایا پس از آن
 با عدد آن نسبت نمایند از اول و با هم توافق چند از فراج چهارست و آن با عدد اعمام که شش
 توافق تقصیب از اول پس از شش ضرب که در نیم دوازده حاصل شد آن باقی توافق ثابت داد و اگر
 دوازده را در سه ضرب کردیم که آنست که شش حاصل شد پس حاصل آخر را در اصل و بقایا که دوازده
 است ضرب کردیم چهار عدد و حاصل شد و تقسیم بر آن هم

بست زبده و بقایا بن ۱۲ الیهم بن ۲۲			
عدد در توافق	فرق اول از زوج	فرق ثانی اعمام	فرق ثالث آخرال
۱۰	۴	۶	۹
تقصیب	۳	۵	۲
نسب میان	ثابت	ثابت	ثابت
نسب بین الاعداد	توافق بقایا ۲	توافق ثالث ۲	
اعظم	الاولی توافق ۱۲	الاولی توافق ۱۲	الاولی توافق ۱۲
اعظم	بقایا توافق ۱۲	بقایا توافق ۱۲	بقایا توافق ۱۲

و گفته که توافق در میان چند عدد باشد جزو توافق عدد اول را در میان باقی و حاصل را در توافق عدد
 ثالث ضرب کنند اگر حاصل از اول باشد ثالث توافق داشته باشند و اگر داخل داشته باشند گفتار اکثر
 نمایند و اگر ثالث داشته باشد گفتار با عدد اول و بقایا پس از آن توافق است از اول و اصل و بقایا
 گفته پس آنچه حاصل شود تقسیم بر آن هم خواهد بود و مثال صحیح و در صورت اول این است که توافق
 چهار تا باشد و پس از آن تقصیب زوج کی است از جمله هشت و تقصیب پس از آن هفت و تقصیب
 سه و دو باقی و پس از آن سه و یک و پس از آن توافق بر هشت و در اندک تقصیب چهار تا و در شش
 و در هشت و در ده و در دوازده و در بیست و در سی و در چهل و در پنجاه و در شصت و در هفتاد و در
 و چهارست و در هشتاد و در نود و در صد و در صد و بیست و در صد و سی و در صد و چهل و در صد و پنجاه و در
 و در شصت و در هفتاد و در هشتاد و در نود و در صد و در صد و بیست و در صد و سی و در صد و چهل و در صد و پنجاه و در
 آنست که سه باشد و تقصیب آخر آنست که چهارست و باقی هشت تقصیب عام و بقایا پس از آن
 با عدد آن نسبت نمایند از اول و با هم توافق چند از فراج چهارست و آن با عدد اعمام که شش
 توافق تقصیب از اول پس از شش ضرب که در نیم دوازده حاصل شد آن باقی توافق ثابت داد و اگر
 دوازده را در سه ضرب کردیم که آنست که شش حاصل شد پس حاصل آخر را در اصل و بقایا که دوازده
 است ضرب کردیم چهار عدد و حاصل شد و تقسیم بر آن هم

و در صورتی که گفته شود که چهار باره تباین را در هر بار از ضرب یک و شش حاصل شود و در این صورت
 پس گفتاریم این ضرب دوم آن را در وارد اصل فیضه مکان که کان و خصوصیه بهند لا اعتبار کند

بالمیت زید اصل الفریضه من ۱۲ مرسر ۳۲			
تعداد و ارفاق	ازواج	احوال	اعمال
عدد در اصل	۴	۹	۶
نسب	۳	۲	۵
نسب بنیاد	تباین	تباین	تباین
النسب من الاعداد	تباین	توافق ثلث	
الحکم	الفرب منها	الحاصل والنسب داخلة	الم ضرب فی اصل الفریضه
المبلغ ۳۲	کذا و احد لازم زوج ۱۰۸	لحوال ۱۲۴	لک واحد ۱۸۱

چهارم آنکه عین مثل نصیب عدلیم تباین باشد و شش آنست که احدی عدلیم را در یک ضرب
 نماید و حاصل را در عدد ثالث و یکد و مرتفع را در اصل فیضه و آنچه حاصل شود تقسیم آن حجم خواهد بود
 صحیح اینست که گفته را با باشد و لیس را تا و یکا و دو هفت باشد و دو باشد تباین را در یک ضرب و آنچه
 حاصل آن شش است و شش ضرب که هم چهل و شش شد آن که شش است بهر دو و وجهه سه خواهد بود
 و چهل و دو که باقی مانده بهر سه پس چهارده چهارده لاکمانی الکفایه صورت حجم آنست که نسب مختلف جمع
 شود و حکم آن از حکم صور سابقه مستفاد می شود و هرگاه این را دانستی پس این آنکه هر دو را در
 که نصیب هر دو را بعد از اصل توافق بنشیند باشد و آن اعم است از ثلث و مدخل تباین را
 آنچه از صورتها و فن که ایم و داده تباین است بعلت آنکه تا آن نصیب باعدا نکند و جمع می شود
 و الفروض هم لا نکند اما مدخل پس از دو حال این نیست یا نصیب و اصل عدلست باعدا
 و اصل نصیب و تا مثل ثلثی لکند و اول را جمع شود و آنی است و لا یعنی الا اعم و حاصل نصیب
 می باشد و ثانی آنکه میان هر نصیبی عدد و هر فرق نصیب بعضی از فرق توافق باشد و هر

اینکه عین مثل نصیب عدلیم تباین باشد و شش آنست که احدی عدلیم را در یک ضرب
 نماید و حاصل را در عدد ثالث و یکد و مرتفع را در اصل فیضه و آنچه حاصل شود تقسیم آن حجم خواهد بود
 صحیح اینست که گفته را با باشد و لیس را تا و یکا و دو هفت باشد و دو باشد تباین را در یک ضرب و آنچه
 حاصل آن شش است و شش ضرب که هم چهل و شش شد آن که شش است بهر دو و وجهه سه خواهد بود
 و چهل و دو که باقی مانده بهر سه پس چهارده چهارده لاکمانی الکفایه صورت حجم آنست که نسب مختلف جمع
 شود و حکم آن از حکم صور سابقه مستفاد می شود و هرگاه این را دانستی پس این آنکه هر دو را در
 که نصیب هر دو را بعد از اصل توافق بنشیند باشد و آن اعم است از ثلث و مدخل تباین را
 آنچه از صورتها و فن که ایم و داده تباین است بعلت آنکه تا آن نصیب باعدا نکند و جمع می شود
 و الفروض هم لا نکند اما مدخل پس از دو حال این نیست یا نصیب و اصل عدلست باعدا
 و اصل نصیب و تا مثل ثلثی لکند و اول را جمع شود و آنی است و لا یعنی الا اعم و حاصل نصیب
 می باشد و ثانی آنکه میان هر نصیبی عدد و هر فرق نصیب بعضی از فرق توافق باشد و هر

۵۱
 این که شش و پنج و هفت رو کند خواه توافق در هر فریق باشد خواه در بعضی و در بعضی اول
 و فقیه را بهر که در صورت ثانیة بعد است قله کمافی القابین نسبت دهند که یا متوافق باشد
 یا متباين است یا متماثل مختلف پس آنهم پنج صوت دارد یکی آنکه اعدا و بعد و اینها جزو فون متماثل
 باشد پس بصوت می باشد بر ضرب یکی از آن اصل فنیة اکتفا نمایند متماثل است که شخصی
 است در شش و وجه یعنی چهار وجه و مطلقه فی المص که یا متماثل و یا با برت و حکم و جدا
 و شش را برادر و در هر کس از برادران بدر که شش و در بخا و در کسر که سطوح و در فون
 و این آمده چهار وجه است یعنی ربع اند و کلا لام شش است پس منخرج مشترک که ضرب بر چهار یعنی
 و و از هشت پیدا کردیم و این فنیة اصل است و آن نکسیر شود بر هر یک از فون ثلثه نصیب
 از و واج از آن ثلثه است و نصیب کلا لام چهار وجهه کلا لام پنج و عدد هر واحد نصف نصیب
 نصیب بین اول توافق ثلث و از و با تا بالغ ثانیات بخش پس که حکم عدد را با جزاء و فقیه و نا
 ثلث شش و ربع شش و شش است پس اعدا و بعد و متماثل اند اکتفا کردیم بر ضرب و در اصل فنیة
 کلا لام و از هشت است چهار حال شد فون واج شش و این فنیة است ربعا و کلا لام الا ثمانية ثلثها و الف
 الباقية کلا لام الاربعة عشر علی حسب عدد هم من غیر کسر و بطول مثال دیگر که توافق نسبت بعضی
 دارد و اینست که شخصی در وجه شش را بر و با کشته باشد چه اصل فنیة شان در صوت از چهار است
 کسر و یکی از آن بر از و شش تا بر و با و نصیب و فون بر عدد و شش نکسیر است که آنکه نصیب
 او را اعدا آنها میان نصیب بین توافق است یعنی اعم ناعدا آنها و توافق ثلث پس و کردیم
 و دیگر ثلث آن باشد و این و با عدد از و واج مثال است پس اکتفا کردیم بر ضرب و و و
 اصل فنیة که چهار شش حاصل شد پس و هم از آن برادر و در وجه است شش
 بر ای شش را و تقسیم علیهم ملاک بصوت دوم آنکه عددین اعدا و بعد و بعد از و متماثل باشد
 و کسرت آنست که اکثر را در اصل فنیة ضرب کنند خواه توافق و بر جمیع الضاء و اعدا و متماثل باشد
 و خواه بعضی در فون و اعدا و متماثل است نه توافق بالعنی لا غم مثال صوت اگر این است که شخصی در و

در نصف عشر ضرب کردیم که صد است حاصل شدن با اصل فرضیه که دوازده است ضرب کردیم که هر
 چهار صد حاصل شد پس برای ارجاع سه صد و شصت خواهد بود و با سبب پیشین کل واحد عشره
 سه و بر آن خورده که در چهار صد شصت و کل سهم عشره و بر برای خورده که شخصی صد کل سهم افغانه و در
 فزون شد آنکه چهار صد و در میراث شد پس اصل فرضیه از دست خواهد بود و نصیب ارجاع
 آن با عرضان بنابر این باشد که اگر سهم بیستم با نصیب لیکن آن با عدوسان توافق باشد
 پس در که هشتاد و سومی است که بیج حاصل و در میان چهار و شش توافق نصف است
 و در اکتوشن حاصل و شصت ضرب کردیم که صد و شش حاصل شد پس برای ارجاع دوازده
 بود و کل سهم شده و برای لیکن شصت و چهار کل سهم اثنان صوت چهارم آنکه اعداد و اعداد
 اینها یعنی اجزای فی با هم تباین داشته باشند و شصت است که یکی او دیگر می ضرب کنند و حاصل ضرب
 و شصت و علی بن اهلین شصت آنکه شصت در شصت و در ابر و در آن مادر و دوازده نفر و در
 طبع بیج پس اصل فرضیه پنج عشر که خواهد بود و میان بیج فرضی اعداد ارجاع و شصت فرض
 که آنکه الام تعدد آن دوازده است و نصیب ارجاع از جمله است باست عدس بیج توافق نصیب پیشین
 و باست الی این نصیب که آنکه در چهار است موافق است با عدوسان بیج پس
 کرد و بیست و یک که بیج عد آنهاست و نصیب که آنکه در بیج است که موافق با عد و بیج
 شان بیست و دوازده و باست و بیج بیج است پس لا محاله ضرب می کنیم و در دوازده و
 در بیج و بیج و دوازده سه صد شصت حاصل خواهد شد پس بیج هم از ارجاع خواهد رسید کل سهم عشره
 و یک صد و بیست که آنکه مادر کل سهم عشره و یک صد بیج هم که آنکه در کل سهم سه و شصت و شصت که
 توافق در میان نصیب و عد بعضی متخلف باشد و در بعضی اعداد و بیج بیج شصت است
 که چهار زن شصت و بیج و بیج و در بیج و شصت و در مادر بیج فرضیه شان از
 دوازده سهم خواهد شد که سلف و سلف و نصیب خورده که چهار است با عد آنها
 توافق نصف و در دوازده که نصیب ارجاع است با عد آنها بیج او بیج که نصیب ارجاع

بدینست با عدویشان توافقی بخشید و پس هر دو متوافقی را در دویم که در وقت آن که ستمی بجا می آید
نظر کردیم در آنجا و موجوده سه را با چهار سبب با تقسیم ضرب این هر دو را و پنج که آنهم سبب است ضرب
کردیم شصت حاصل شد ضرب کردیم آنرا در اصل فرضیه بقصد است رسید یکصد و شصت و از جمله بر آنرا
ست آنرا بر یکی از آنها چهل و پنج و از آنجا که در دویم که در وقت آن که ستمی بجا می آید
سه صد تا یک ستم آنرا شصت و شصت تخم آنکه عدد و بعد از آن بعضی سبب با بعضی سبب با بعضی
شد چهل و بعضی ستمی شصت و شصت که متوافقی بر آنجا و رفتی و گذشته و از مثال ستمی که گفتا کنند
و از ستم چهل اکثرش بگیرند و بنمایان را بجالس و اگر از پس عدد و یک بعد این عمل باقی بماند آنها را در
ضرب کنند یعنی اول در آنجا حاصل ضرب دال و در عدد ثالث و مضاعف را بر آنجا حکم الشب حاصل خیر و
اصل فرضیه ضرب نمایند تا بالغ الی صبح منه تقسیم کنند لعل نه کل را در غلبه من باشد و هرگاه
این را از ستمی پس آنکه از ما هم که در مقام تعرض بان در کار است نیست که تصحیح فرضیه کا هست که
تجزیه و ملاحظه فیض غرض من معلوم می شود بلکه حاجتی افتد بضبط سهام هر فردی و ملاحظه نسبت
نصيب هر فردی با عد سهام و بعد آن عمل را با طریقه سابقه چنانکه اگر کسی بیرون چهار زن و شصت
و چهار دختر که از پس اصل فرضیه نیست خواهد بود یکی از آن نصیب از و پنج و یک نصیب را و
عد آنها را و ده است کس غرض بعد و نشان متعلق نیست بلکه بعد سهام شان چنانکه ستمی می آید
و در ستمی یک سهم می باشد پس سهام جمله آنها است پس آنکه نسبت میدهد سهام آنها را
که هفت است است چنانکه میان این دو بنمایان است و میان نصیب از و پنج و عد آنها بنمایان
پس نظر کردیم در عدد و پس از و پنج و عد سهام اولاد میان این هر دو عدد چهل یا تقسیم گفتا کنیم
بر عدد و سهام ضرب کردیم عدد و سهام را نه عدد و پس با و نه عدد و نصیب را و چهل و
یکصد و شصت حاصل شد است سهم از آنجا که سبب از و پنج خواهد بود و هر یکی از این پنج سهم خواهد
رسید و یکصد و چهل حصه اولاد بر سه سهم چهارده و بر سه سهم و شصت سهم خواهد بود
و نده صورت لعل

و حالات بدین می شکل سهم مانه و اثنا عشر سهام و با خوال با در یک ثلث لکل اربعه و بحر و سهم
و با که چهار چهل است با عام سهم سه و ثلث آن با عام بدو و در سهم با عام یک یک سهم با
مکمل سهم با ثمان و حشره سهم کل سهم مانه و ثلث آن با عام با در کل سهم مانه و ثمانه
و سون ابا که طریقه اخذ سهام بدین است که هر فردی را وراثت مستقل قرار داده و در نصیه را
بدین سوابق دست کند و بعد از آن نسبت بین سهام مانه و الفرصه و نصیب افراد مثل اعدا و در ش
اعتبار کرده عمل سابق العمل آنرا در مثل و ما نحن منه احوال متفرقین که منفرد و اوارث شوند باید که
مترکات را سه حصه کند چه کالاه الامم صورت تعد آنها و شایستگی اندیش اصل فرصه از سه خواهد بود
پس نصیب نهایی است و عدوس آنها که بخواه شش است باین آن پس از آنجا پس بکند اند
بعد آن نظر میکنند و نصیب احوال بدین و آن دست و در میان عد سهام شان که طریقه
عدوس شان است و چهار است لال القسمة بینهم بالسویه نسبت توافق نصف یا قسم پس
که در آنرا محذوف یعنی و افره بعد آن نسبت ادریم و افره را به بخواه شش توافق بینا ربع یا قسم
ضرب کردیم ربع و افره را که سه باشد و بخواه و شش یکصد شصت و شصت حاصل شد پس اصل
فرصه ضرب کردیم با نقد چهار حاصل شد و بعد نیکه الصحیح این فرصه منفرد افانغ میشود نسبت به
آنرا نصیب احوال از فرصه اولی علی ما در چندین سهام عام متفرقین افره و اوارث کردیم اصل
فرصه شان نیز از سه سهم ادریم و بخواه می فرض در میان اینها غیر از اعام با در کسی نسبت آنها و صورت
تعد و تحقی ثلث اند بکون الفرصه من ثلثی هر مخرج ثلث و چونکه یک سهم از جمله حق با عام است و
انها که دست با ثمان و در سهم با ثمانی اعام نسبت عدوس نهایی دست چهار واحد و در میان
بجز و در آنست اگر خواسته بود چنین مقام تبعیه سهام کنی سهام بحقیقه و اگر خواسته باشد عدوس نصیب کنی از بخواه
را بعضی اختیار کنیم یا نصیب عدوس نصیب پس در ادریم عدد و محذوفی که آن شافیه است نظر کردیم
بین عد و فریقین بعد و نسبت است توافق نصف یا قسم نصیب شافیه یعنی شصت را و افره ادریم و در افره اصل
که مانه است و در اصل شصت و نسبت ادریم سهم الفرصه یا نصیب عام که نیم تا و کما سلف شافیه الیه بکد العمل کا مانه

[illegible]

و طریقی دیگر است که شیخ الاسلامان فرموده اند که می گویند تا مثال فرض اجتماع نسب از این جهت لازم است
 تا نسب آنها به دست آید و آن اینست که در مثال ضرب او لا فریضه را که دو نوزده بود و سی و شش
 فرض کنیم باعتبار اینکه در تقنین سهام مخارج می نویسیم بسو استخرج ثلث ثلث و نوزده چهار
 است و آن با سه تباین از این ضرب می کنیم و عدد نوزده را در سه می شش حاصل می شود و باقی
 جکی مدینه را سه فریق قرار داده بودیم الحال پنج فریق قرار می دهیم پس از این یک فریق اند
 و عدد ورس آنهاست تا و سیانه لغیب آنها که نه است و عدد ورس آنهاست تا و سیانه لغیب آنها که نه است
 می کنیم از این ثلث و آن دو است فریق دیگر اعمام مادر اند و آنهاست پنج سهم اند از جمله بازدهیم
 بانی بعد اخراج الریح الثلث و عدد آنها ده است و بینا توافق بالبحس پس دو کریم عدد ورس
 آنها را بحسب آن که دو است و سیانه چنانچه و فریق اول و فریق ثانی تا ثلث پس یک شانه
 نمودیم و فریق سوم اعمام پدری اند و لغیب شان ده است از بازده بانی و عدد آنها از
 است بکلیه لکن بهام شان می دوست و بینا توافق بالبحس پس دو کریم عدد و سیانه ده
 بخروج و فریق آن که شانه است و بین احد التامین که دو است و سیانه این شانه ده داخل است
 فاکتفینا ما کثرها و فریق چهارم احوال پدری اند و آنهاست ثلث الثلث یعنی ستمی چهارم
 اند از جمله می شش سهم و عدد آنها چنانچه و شش و بینا توافق بالریع پس بعد از چهارده باقی ماند
 سیانه شانه و چهارده توافق لخص است پس ضرب کریم نصف شانه را در کل چهارده
 یکصد و دوازده حاصل شد و فریق پنجم احوال پدری اند که لخص آنها و ثلث ثلث است
 یعنی شش تا و سیانه این شش و عدد ورس شان که است و چهار است توافق بالثمن
 پس دو کریم عدد ورس این شش آن که سه است و در سیانه یکصد و دوازده و سه تباین است
 و دوازده را در سه تا ضرب کریم سه عدد و سی شش حاصل شد پس در اصل فریضه که می شش
 است ضرب کریم دوازده هر دو و فریق شش رسید و اجتماع نسب الریح در اجزاء و نفیه تحقیق
 کردید کیفیت عمل آن بوضوح انجامیده صوته

[illegible][illegible]

و علی الزوج من عدم کل لاریت سوی الامام علی اوجه کذا کمال ومع غلته الامام و الاثر علیها و
 سیانیکه بعدین مثلاً هرگاه شخصی بمهر و یک دختر و پدر او ارث یکبار و پس از این نصف و خیر من و
 نصف است و در اینصورت پدر پس از آن شش است هرگاه نصف آن که تاسه است بمهر
 و پس از آن که یک است بمهر باقی میماند باید که از نسبت بسهام اربعه مهر و ارث اربعه علی
 را اندازد بکنند باین نحو که اصل در اینصورت شش را که شش بوده است و درین و ما ضرب کنند باقی بزرگ
 الاثنین و الاثر بقیه یکی و او را خواهد شد پس شش با خیر من و خیر من میماند و و ما بعد
 چهار با یک باشد پس که اصل در اینصورت سه میماند ازین باقی میماند و اگر یک سهم میگرفت یکی را
 پس بعد از او حصه دختر و او حصه پسر خواهد بود و اگر دو دختر و پدر او یکبار و چون در اینصورت دختر
 و و ثلث است و مخرج آن سه است و در اینصورت پس شش است پس از این جهت تا اخل تقاضا
 با کثره و میشود و یکی باقی میماند چون که مهر و دختر چهار سهم میدوی یک بمهر و علی حسب بسهام تمام
 خواهد شد و هیچ تقسیم من نیستن للباقی و در صورت اول اربعه چهار سهم و در صورت ثانیه پنج سهم و در صورت
 و هر سه بعد بمعرفه نسبت النوع سوم آنکه از دو من مجتمعه مخرج آن کمتر باشد پس حکم آن تا پسر باشد
 نسبت که نقصان عاقل خواهد شد بر کسانیکه ذکر و میشود بر اینها مخرج و وجه پس هرگاه و من و ذکر
 مرده است بغير از و دختر هر سه و اگر بگذرند پس در اینصورت یعنی مخرج مشترک شش خواهد بود و چه مخرج
 نشان سه است مخرج نصف و و ما و سیه هر و باین است پس سه را و و من و مخرج شش تا حاصل شود
 که درین شش هر بی که کم و کاست با و عاقل خواهد شد و نقصان خواهد بود آن من که انعم علیه انصرم
 خلاصه آنیکه بزوج و وجه نقصان عاقل خواهد شد چه حق تا حصه او و او را اینها منقبض ساخته که آن
 تجاوز حق او نکرده و نقصان اخل نمی تواند شد مگر برین و بنا و احت و اخوات للابوین الا ان محقق
 شرع و مافیه پذیرد و درین اخل علیه انقص اخل ساخته و آن خطاست که نامه علیه جامعه و اهل سنت
 و چنین صورت قبول قابل شده اند و آن عبارت از ارتفاع سهام و طریقین آنست که آنها از مخرج
 مشترک کثیر و اقل را یکسان جمع میکنند هر چند عده آن از مخرج بالاتر و و و بعد از آن بوقت عده

کسی که از بی ستمی می آید و نقصان سندی شهری حق عایدی کند شرف و رفعت و تقصیر
 نصف شش سده می گیرند و نصف آن چهار تا یک یکی هفت باشد باز می آید بر نموده و اگر
 صفت میکنند که هر یک حق یک سهم از هر یک شش سهم بود و او را سهم هم بخلاف سهم میدهند که
 مستحق چهار سهم بخلاف شش سهم بود و او را چهار سهم بخلاف سهم میدهند و بعد از آن نقص علی اعتبار
 علی الدین است و در وقت الحکومت آن باطل است و البصر و زو من شهاب اشقیه و الا انما استحققه
 بل التلوه و این قیاس صحیح نیست چه او در این محاسبه جا تر که واجب بر آنکه که ترک نما
 تسبیح آن کند و محاسبه اصل در این فرض است و اگر کسی تحمل الاجتماع را محالست چه کسی حتما
 رمل عالج امید اند حکمیه عاقل میشود از یک در این او که باین شرف و ثروت و یک نصف متصور
 و در این بطور تسبیح اصل حکم است و هرگاه این متصور باشد این چگونه صورت خواهد بست و بداند
 مراد این عباس قلایه علیه او و ده آنست که طلب او هم در میراث اقرار بی فصل اول
 میراث مرتبه او از مرتبه پسر است یعنی پدر مادر و او را هر یک با پدر و مادر اگر کسی بمیرد و پدر
 تنها بعد او با ماند هم مال او میرسد بقرابت و همچنین مادر لکن ثلث بقرض و با بر و او اگر پدر
 مادر و در او را در خون او را و او را در سر او بر خواهد رسید مع وجود احباب این الاثوه و ثلث لایع
 و با پسر را بقرابت و اگر شوهر با اینها شریک شود نصف اصل که بشود و سده شلث اصل علی
 التقدرین مادر و آب و سده اصلت خواهد رسید اگر وجه با این شریک شود و بیع میراث
 خواهد بود و آنکه گمانی این است احکام میراث نصف اول از خیرین میراث و سده او را حصه چنانچه
 یعنی او را پس اگر او سیت پسری تا تمام این قرابت خواهد یافت و اگر پسری متعه باشد البته
 تمام مال او را خواهد گرفت و اگر تنها یک دختر باشد نصف بقرض و نصف با او خواهد گرفت اگر
 باز او باشد و ثلث بقرض میان خود ما با سده شریک خواهند کرد و یک ثلث را به یک و اگر از
 هر دو خیرین باشد فلذا که شش شلث خط الاثین پس اگر یک یا شریک خرد داشته باشد و حصه بقرض
 و یک حصه خرد او را و شریک خرد باشد چنانچه بهر و شریک حصه خرد علی به استیسا

باینست که بعد از این اضعاف کرده با عدنانات جمع نمایند هر چه حاصل شود و در صورتی که این تقسیم
و اگر شریکین با اینها جمع شود حصه آنکسان یعنی ربع بشود بر این بن سیدهند و ایا تقسیم
الا و لا علی سلف و اگر اجتماع منصفین شود و نیز اگر پدر یا مادر یا هر دو با اولاد جمع شوند حصه هر واحد
بدر و مادر رسیدن مال خواهد بود و ایا تقسیم علی الا و لا و کما یسیر مکرر صورت اجتماع احدی الی یوم
و دختر واحد یا زیاد و اجتماع کیهما با دختر فقط آنچه از فرض نشان باقی ماند را یا عا یا احاسا بر
اینهار و اگر دو فرزند علی حسب سهم مثلا هرگاه یک و دو فوات یافت و پدر و مادر و دختر را و شریکین
پس اصل فرضیه از اینها شش سهم خواهد بود لانه المخرج المشترك بین النصف و السدس للتدخل لکن
النصف آن که سهم است بدختر داده شود و یک سهم که سدس آنست بپدر و همچنین یک سهم مادر یک
سهم و یک بانی خواهد ماند و چونکه سهم بدختر سه و یک یک با و پدر و یکی نیم سهم میشود پس اگر سهم پدر
هم پنج تقسیم نمایند علی حسب السهام و حقوق غله باشد لاجرم شش را پنج ضرب می کنیم حاصل شش
بسی سهم میرسد و منصف تقسیم اولی حمله سهم بسیار و نه حاجت نشده است بسوی سهم که سه
معرفت قدر فرضیه و قدر و هرگاه محصل آنرا در تقسیم پس رجوع بفل سهم او است از کثیر آن که
امقدر است که در عمل ناسخا که است که این کثیرا لآخره بود و بقیل میشود پس در انصاع محاط فقیه
از دست نباید داد و دستورها و اگر فقط پدر را با دختر مکرر و در صورتی هم اصل فرضیه شش تا خواهد بود
و بعد از فرض سهم با خواهد ماند و چونکه در فرض چهار را از جمله سهام صرف شده آن سهم را
باید چهار حصه کنیم پس محاله اصل فرضیه که شش است آنرا در دو که جزو فرضی چهار است ضرب می کنیم حاصل
آن دوازده سهم میشود تقسیم آنرا در بیست آید و مرجع آن بسوی چهار سهم میشود و هرگاه با این سهم هم
پانزده جمع شود حصه او ما خود می بود پدر و مادر رسیدن خود را می برند و ایا لالا و لا و لایه
ان لم یقر و البنا و اگر فرض شود که منیت با پدر و مادر نسبت یا بنات را که شش سهم را داخل نشان
زوج مطلقا و یا زوج بصورت تعدنان بنا بدست با ل نسبت مستلزم عول خواهد شد و بنا بدست
حق نقصان تعلق بدختران که در وقت کما تراث الاشارة الیه هرگاه این با دینی پس آنکه سهم خیر

۲۴
 سبط و تفصیل است اول اینکه درین فصل حجب خوة مذکور شده و مراد از آن اینست که برادر
 انکه خود محجوب باشد صاحب و مانع ماوراء از نیا و سهم و برسد پس بحد شرط اول انکه گاه برادر
 یا چهار خواهر یک برادر و خواهر نباشند و مثلاً اوی نفس و متوجه برین نیستند که بعضی از علی و عیسی
 و جود یک برادر و خواهر و حجب بعلت عدم بعضی مال کرده اند و آن وجه است شرط دوم
 انکه اینها اعیان باشند یا اعیان یا خیال بلا خلاف نص و متوجه صاحب به بعضی الاعلام سوم انکه ماوراء
 نسبت به برهم موجب و باشد پس اگر پدر پیشتر مرده باشد حجب متحقق نخواهد شد علی لاشهر الاظهر و اختلاف فیه
 غیر الصدوق لم یطهر و هو شاذ و شرط چهارم انکه اخوة نگار نباشند و نه ملوک کسی هرگاه مادر له
 و از او باشد یعنی الاجماع لم یقول بحجم انکه اگر تکلم ماوراء قبل موت متولد شده باشند پس اگر
 حلی باشد صاحب نخواهد شد علی لاشهر و متحقق در خصوص این شرط مال فرموده و بعد
 مان اینها با طهرت آن نموده ششم انکه اخوة مادر را نداشته باشند علی لاشهر خلافاً للصدوق
 و الاکثر ششم انکه در وقت فوت موت همه اینها زنده باشند پس اگر یکی از آنها پیشتر مرده باشد
 صاحب نخواهد شد و همچنین اگر موت یکی از آنها مقارن موت مرث باشد یا تقدم و تاخر شبهه
 خفیه و کما افاده المشهیدان علیها المرحومین احجاب و المحجوب پس اگر مادر خواهر یا برادر
 خیاچه و زنی موجب توافق می افتد صاحب نخواهد شد و ذکره المشهید الثانی فی الروضة و هرگاه
 این او استی پس انکه حجب خوة ماوراء اثر از موضع متوجهی فعل کلام نیست و لکن
 عن مادر و علی السید فی مواضع الرویس صاحبیه و در آن مال فرموده متناقاسید علی مطالبی
 رضوان الله علیه اشکال الثبوت نهایت ضعیف و آنست که حجب خوة اثر از اصل فریضه ماوراء
 مستلزم حجب است عما استحققت بالقبلة بطریق ادب انکه تعلیل مخصوص مشترک است چنانکه اثر از
 خود و رکنه که عرض از تعلیل صغیر ماوراء و نیز است برادر یا برادر انکه مادر خوة برادر است پس از اینجا لازم
 گردید که اگر شخصی پدر و مادر و برادر یک خرد را که او پس نباشد یا شهر و توسه ارباعاً و
 باقی بر خرد و بر این خواهد آمد نه برادر و بنابراین احتمالیکه از کلام صاحب کفایت ظاهر شد

لباس بدن میت و انگشت و تنه و صفت او با اتفاق علمای شیعه و بعضی شافعیانست بابت مختص عجم
ایة الارث لکن کلام در مقام است کی انیکه این مختص من سیدل حرب و استحقاق است بحاکمانا و غیر
و بنو الاشهر و یا سیدل جناب بعوض قیمت کما و سیدل بن یحیی و سیدنا المرصی علم الهدی و سید
الکفایه و علامه مختلف هم این قول اختیار کرده ککن تصریح بعوض نفرموده اول آن کسست و دوم
تعلیل نماید که در این صحت صحیح و درست که وقتی که ملاک شود شخصی بکلمه سیدل از این است
در ذکر است نه است سیف و در و انگشت و صحت پس اگر چه در اکثر کتب یعنی قبل موت و موت پس آنکه
در ذکر است بعد از هرگاه در و محمول سیدل بن یحیی و سیدل بن یحیی و سیدل بن یحیی و سیدل بن یحیی
و بعد که مراد از آن فرع آتی باشد سیدل بن یحیی و سیدل بن یحیی و سیدل بن یحیی و سیدل بن یحیی
که درین حدیث مذکور است و از شده در حدیث ثالث بجا در و کتب رجل راحله و کسوف و انگشت
و در وایت موثقه از آنکه سیفا و سیدل بن یحیی و سیدل بن یحیی و سیدل بن یحیی و سیدل بن یحیی
بشکلا صلاب جلد که است که اختلاف اختیار این مختص است و سیدل بن یحیی و سیدل بن یحیی
تعارین است و صحیح و طبع منتهی است و ککن احتیاط و مصلحت است چه سیدل بن یحیی و سیدل بن یحیی
اوله طبعین خالی از اختلاف نیست و بر تقدیر سیدل بن یحیی و سیدل بن یحیی و سیدل بن یحیی
سیف و صحت شال نخواهد شد که یک چیز اگر چه در ذکر است از آن جنبش بعد و موجود باشد
و در و صحت آن نیز یک مختص آن نیست بیشتر و به باشد عدم خواهد بود و بر دیگر اول و آن
و در و صحت است و نسبت اختیار و در و صحت شال و در و صحت شال و در و صحت شال
سیف و صحت و صحت کما فی الکفایه محل کلام است و آنچه بصیغه جمع از شده شال شب جلد که است
افراد آن خواهد بود و مراد از نیاب بدیهه نیست که می باشد از آیه و سیدل بن یحیی و سیدل بن یحیی
و در کفایه تصریح نموده باینکه عامه مراد از آن شال است لکن چون کلمه در و صحت شال و در و صحت شال
و درست و آن بعد یک مراد از آن فرع می باشد شال مطلق لباس نیست بر تقدیر که مراد
از آن فرع این باشد شال با از اینها از آن خارج است بکم و سیدل بن یحیی و سیدل بن یحیی و سیدل بن یحیی

یا زیاده یا کم شدن با او بین اجداد او بین خود و بعد و تقدیر بر انداختن سهم هر اجداد این بسیار
 بقدر سهم از کلام ششید و رکنه و درین از کلام سخن در کجای تقدیر بین اجداد نسبت به پدر و مادر
 و مشهور است که زبانی از سدس بر قدر که باشد در اینجا اطفال کافی و در خصوص نص هر یکی بقول اجداد
 موجود نیست و گفته اند از زائد و سدس هر چه کمتر باشد باید بطبعه صرف شود و صواب است
 فرماید که در ابیات بر یک زین تخصیصات دلالت ندارد از قول اینها عاقل و قرب غایت الامر
 اگر حاصل شود و هر یکی از پدر و مادر از سدس و من الاخرین سبب بطبعه مخصوص او خواهد بود علی الاظهر
 اقوال الاخر و گفته اند که سببیکان طبعه جد نیست تا وقتی که پدر و مادر آنها موجود باشند و هرگاه آنها
 موجود باشند فاطمه علیها السلام فصل دوم در میراث طایفه ثانیه یعنی اخوة اجداد و خوا
 متناهی است برادران خواه از خواهر از یک پدر و مادر باشند که آنها را اخوة اجداد و کلامه الاوین میگویند
 و خواه از یک پدر و مادر باشند و آنها را اخوة عکاتیه و کلامه اب میگویند و خواه از یک مادر
 و پدر باشند و آنها را اخوة اجداد و کلامه الام میگویند و خواه از او و اینها هر چند با هم و پدر و مادر
 خواه یک باشند خواه مادر هر چند باشد و غیره سهم و نصف اند و اقرب کی مانع نصف
 آخر نیست و تفصیل هر نصف افراد او و اجزاء و چهار مرتبه خواهد آمد بحث اول در سوال اخوة
 پس بدانکه هرگاه شخصی بمیرد و والدین او را ندارد و یا یک را و لکن سبب آنرا از آن موجب الارشاد
 اخوة و اجداد و وارث اوی شوند پس اگر یک برادر زن را ندارد و او برادر عاقل یعنی پدر را داشته باشد
 عاقل یعنی پدری فقط عند عدم تمام مال را بقرباب بگیرد و همچنین اگر زن داشته باشد پس اگر نه که او را پدر یا
 خود را اقسامی نمایند و اگر مختلف باشند مذکوره و انونت پس حصه برادر و مقدار حصه خواهر مذکور
 خواهر مذکور را در یک زن یا بیانی باید نصف مال غیر من و نصف را برادر یا بیانی می بر چه چیز زیاده از فرض
 بصبه یعنی سهم اگر چه این الاوین و الاب و دوما یا زیاده باشند و ثلث را بفرص میگیرند و قسما
 بقرباب و رد و الیه الا بعد هرگاه برادر یا خواهر عاقل یعنی مادر زن را ندارد سدس با و بی
 رسد و صواب است و ابیات بر او اگر متعدد باشند یک ثلث را بفرص میراث می دهند

میراث طایفه ثانیه

[illegible]

پدری خواهد رسید و بجهت جدی که اگر هر مادری ششند بالسویه صاحب کفایت میفرماید که
 خلائی درین مسئله نمیدانم کنن بعضی هم نیامده ام طاهر آگوست که علاوه بر اجاع از نصیب
 هم سبب انجیم می توان کرد و اگر اجاد پدر و مادری هم آیند و ثلث اجاد
 پدری رست و یک ثلث اجاد و مادری را واحد بشند یا متحد و علی الاشهر نزل
 اختلاف فیه لم یطهر پس اگر شخصی مرده باشد و جد و جد پدر و جد و جد مادری
 که شش پس اصل فرایضه از سه خواهد بود لانه مخرج الثلث عدد و روس اجاد و
 مادری و فوا عد و سهام اجاد و پدر سه تالین هم هر یکی از فرایضه منکسر
 بعد و شان خواهد شد پس عدد و روس فزین اول را در عدد سهام فزین ثانی ستر
 و بعد و نیم شش باشد و این شش را در اصل فرایضه که سه تا بود ضرب کردیم یکی
 بجهت سه هم شده و بیع منه لقتیم پس شش سهم از آن بر هر دو جد مادری است
 بسماسه او و دوازده تا با جد و پدری شش تا برای جد پدر و چهار تا برای جد پدر
 این است حکم چهار جد که در مرتبه اولی بهم آمدن شان ممکن است و هر چند بالاتر میزند
 عدد شان تضاعف میشود لکن نوبت بود و ائت شان کمتر میرسد که مسئله اجاد و
 ثمانیه را که در مرتبه ثانیه بهم آیند اکثر علما تصریح شده اند پس ثنایا تقاضای طریقه
 ایشان با هم نیکو آن می پردازیم پس بدانکه علمائی مادر تقسیم سهام شان
 سه قول دارند اول انکیه و ثلث ثلثان با جد و پدر پدر را ثلثا می رسد و ثلث
 ثلثین با جد و مادر پدر کند یک و ثلث با ستی از اصل ترک با جد و پدر
 و مادری مادر بالسویه و این قول شهرت و بیع لقتیم من مائه و ثمانیه چه
 سهام اقربایی پدری نه است و سهام اقربایی مادری چهار تا و میان
 پدر و تباین است پس سیزده کی را و دیگر می و حاصل ضرب را در ثلثه اصل پس یک
 عدد و شش می رسد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل العلم نوراً يضيء للراغبين في الحق والهدى
والعلماء الذين هم أئمة الهدى وأعلام النبوة
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
وبعد فقد حضر هذا المجلس المبارك
في يوم الاثنين الموافق لـ ١٥ صفر ١٤٠٢ هـ
على يد فضيلة الشيخ الميرزا محمد باقر
المرعشي النجفي قدس سره

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Urdu, filling the page. The text is written in a dense, flowing style, characteristic of historical manuscripts. The page is numbered '۱۱' in the top right corner.

و قول مردم است که تقسیم اجاد دیگر بدین نحو باشد تقسیم اجاد او در بدو از دهم بهر پنج اجاد
 او در خواهر دیگر باشد خواه که او در بعضی دو ثلث ثلث باجد او دیگر و در یک ثلث ثلث باجد او او
 او را بسوی بیستم تقسیم خواهد شد نقل کردیم و بقول از معین الدین سحر و سناری من قول از پنجاه چه باقی
 تقسیم حجم خواهد شد زیرا که در ریاضیات عدد سهام اجاد او در پنجاه است و عدد سهام اجاد او در
 شش و در میان این هر دو بدل است پس اگر تفاضل شود و ضرب کردیم از او در اصل
 و فیضه که سی و پنج و چهار حاصل شد و قول مردم است که اصل مال را سه حصه کنند و هر حصه را

[illegible]

که خال با چه باشد و شرکت در ارت می کند خیا که نقل کند و باید تعویلاً این نشان را نشان داد
 ثم در کفر و بی‌ایمانی است بحث اول آنکه اعم از احوال را بر این نحو است که هر کس که
 پس بود و صفت در ملک صفت منکک در پس اگر کسی از اینها یافته شود و مر باشد یا ازین
 باشد اما اگر تمام آن را فراموش کرد و اگر چه چندین حدیث و او را یکی آنکه اعم از احوال
 چندین تا آن را با بر او هم نیست میکنند که جهت و آنست بخدا باشد و اگر کسی از اینها
 کلامه الا برین چند و بعضی کلامه الا هم پس آنکه از جمله کلامه الا نیست که گویا نیست پس آنکه
 مستعد اندیش و در صورت اختراع کلامه الا است حکم تفاوت می کند و در میان این نشان
 مشابه اینها با برین است که با کلامه الا را که در جمله کلامه الا برین است و بعضی از اینها
 باشد خواه چهار حدیث و در وقت او تمام میان اینها بر قدری اختلاف است و آنست که در
 یعنی در وجهی که یک حصه نموده پس اگر دو هم یک هم موجود باشد پنج قسم صحیح خواهد بود علی القیاس
 اما کلامه الا برین با موجود کلامه الا برین هر دو از اینها است و در صورت کلامه الا برین
 الا با تمام مقام ایشان میشود و میراث ایشان مثل میراث ایشان قوم آنکه فقط احوال باشند
 و کلامه الا اینها با اتحاد جهت نیست و متاثر اند و با تفرق در وجه کلامه الا با کلامه الا برین
 از میراث ندارند و کلامه الا اعم خواهد بود کلامه الا برین جمع شوند و خواه با کلامه الا از صورت
 صورت تعدد ثبوت میراث می شود و باقی کلامه الا برین او الا با برین علی الاظهر و بعضی قسم است
 اینها با کلامه الا و احوط است که بنا بر بعضی که از این قسم آنکه اعم از احوال جمع شوند
 این خال خواهد بود اگر چه احد باشد مر باشد یا ازین هر قسم کلامه الا باشد و در صورت تعدد ثبوت
 میان اینها با برین خواهد بود و برین احوط است که احد است و کسی که از این قسم کلامه الا برین
 و در ثبوت برای اعم است پس اگر تعدد باشد و مختلف مذکور است از ثبوت بنحو نیست پس اگر
 مختلف نباشد با برین و اگر احد باشد هم باشد با برین و در ثبوت بر او خواهد بود و قول ما اینکه هر چند
 مستحق نیست خال احد باشد و او مستحق است با برین و اگر چه با برین نباشد و ثبوت

اجتماع کلمات کالاه الا ساقط میشود که سلف محبت و هم را عام احوال و قریب و دور و صفت
 بود و خصوصیت ماضی و مستقبل مثل اینکه عام است و احوال و قریب انداز عام احوال و قریب و دور
 و اینها مقدم اند از احوال جد و جود و برین قبایل و قریب و دور است که مثل احوال و قریب و دور
 و احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور
 هرگاه هم عزم است و نخواهد بود و اینها فایده مقام اینها خواهند شد هر چند باین ترتیب و همچنین
 اولاد و اینها نیست و احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور
 ثانیه عام است و اینها نیست و احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور
 که از روی این ثابت است و آن نیست که هرگاه این اعم از اعم است و اینها نیست که در احوال و قریب و دور
 بعضی حکم هم را بر عزم حکم این اعم است و اینها نیست که در احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور
 ثابت شود و اینها نیست و احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور
 است و اینها نیست و احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور
 یکی مانده است و اینها نیست و احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور
 نفسی و اینها نیست و احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور
 نصف مال می بود و اگر بجای شود و در ربع را در احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور
 ماورید یا عکس و اینها نیست و احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور
 که گذشت پس اگر هم ندانیم و اینها نیست و احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور
 می بینیم و اینها نیست و احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور
 یکی باشد و اینها نیست و احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور
 یکی باشد و اینها نیست و احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور
 همه با اینها نیست و احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور
 نقد ماضی و مستقبل و اینها نیست و احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور است که در احوال و قریب و دور

از بی شش به پنج می شود زیرا که اصل فروعیه از شش است که مخرج مشترک است و مساوی هر دو فروع
یعنی نصف است که حق زوج است و ثلث که نصف است و با او نسبت هر چون ثلث سته و قیاس آن
منسب می شود و بر فروع اول بعثت انیکه عده سهام شان از شش است و نصف آن که سته است بر
زوج است آنچه بعد ازین با یماند و آن یک است نیز منسب می شود و بر فروع تا بجهت انیکه سهام شان
هم شش است و در میان سهام فروع تا ثلث است اتفاقا احد الفروع بنوده این شش را و شش اصل
فروعیه ضرب می کنند حاصل ضرب بسبی شش می رسد سجد زان از آن زوج است و زاده از آن بر
احوال و از آن جمله حال پدر و دو مادر از آن حال و در و باقی که شش سهم است از برای اعمام است از آن جمله
چچ تا بر اعم پدر و یکی بر اعم مادر و همچنین مطلب سوم در میراث ابناء بسبی فصل اول در
زن شوهر است و در آن جناب بحث است بحث اول بدانکه نوارث از زمین مشروط است به پنج دویم
پس در کجای منقطع یکی از زمین از دیگری میراث نمی برد مگر در صورت شرط علی قول خود و شرط
میت که شوهر زن دخول کرده باشد و انیکه شوهر با را باشد و وقت عقد و در همان من میر
کما هو المشهور فی الصحیح ما تروى حسب کفایه درین حکم بسبب رضایه عموم اخبار کثیره مایلی کرده اند
محقق در شرائع میراث و منسب نموده لکن عمل بر مشهور است و بدو اجماع نیز زبان کرده اند
نصوص مشهور دیگر نیز بر آن لالت دارد و این جمله جناب صریح است در بطلان کجای و اتفاقا کثیر است
و مراد از آن جناب علمای که کرده اند عدم لزوم عقد است نه بطلان آن اساء الا لازم آید که
مطلی از زن بن عقد مرض مذکور جایز نباشد و هو خلاف النص و الاجماع و اگر آن مرض بعد
دخول مده باشد و یا از آن مرض شفا یافته بر من دیگر مده باشد پس در صحت عقد لزوم آن
نزد ثقات آن از مهر میراث و عده جاری شتابا نیست و اگر منکوحه قبل با کم مرض قبل
دخول و بدو پس بعضی از علما اشکال در توثیق او کرده اند و او است که در تفسیر این است
خواهد شد و اتفاقا بحاجه من الاعلام و مشروط است در میراث از چنین اتفاقا کجای با حکم آن پس مطلقه
اطلاق با این ارث نمی شود و اگر چه مرعده یا خدونه مطلق و ارث او پس انیکه شوهر پیش قبل از

و ختم در طلاق و اوده باشد یا در سن یا در طلاق او واقع شود یا مطلقه بطلاق باشد
 باشد و مانند آن اگر شخصی شود مطلقه بطلاق حتی تا وقتیکه از عده بیزن ذوقیه است و
 حکم وجه است و چنین مطلقه بطلاق با این هرگاه شوهرش را در حال مرض طلاق و اوده باشد
 تا یک سال و ارث میشود لکن بشرطیکه شوهرش در عرض این مدت عفا نیافته باشد و زن شوهرش
 کرده باشد و حکم مخصوص است بر اینست و چه پس از زن در آن سال بپوشد شوهرش و اگر نخواهد
 و تفصیل انبیا لعل کتاب الطلاق و بحث و موم و در بیان کیفیت و کمیت ارث زن
 شوهر است بدانکه در عده شوهر بر نفس کتابت و در آن کی نصیب اهل نصف و دیگری نصیب بی و آن است نصف
 در صورتی است که زن منوفه فرزندی از بدن نگذارد و هم بر نفس بر زن نه فرزند یک گذارسته باشد اعلم اینکه
 حدیثی است که منوفه باشد یا انصاف شوهر دیگر خواهد پس باشد و خواه و دختر و خواه یکی از اولادها و غیر
 روجه را و نصیب است نصیب علیش ربع است و نصیب او نش اول بران تقدیر است که کسی
 اولاد شوهرش نداشته باشد هر چند باین تر فرزند دوم بر تقدیر موجود است و اولاد شوهر هر چند باز
 روجه و از و اج هرگاه متعذر باشد در ضمن نصیب بر وجهی باشد با ثمن با هم شریک میشوند و با هم
 قسمت میکنند و بحث سوم در بیان سله و بدانکه آنچه از فرضیه زوج با وجهی که با مانده اگر او را
 و دیگر سبی البسی از ارباب فومن یا غیر فومن موجود باشد با و خواهد رسید و اگر کسی موجود نباشد
 بغیر از امام علیه السلام پس در بر شوهر ثابت است و خلافت در آن متحقق نیست مگر از سلاطین
 شاذ است و نصیب من خلاف آن لالت و از و اما در بر وجهی من خلاف است قول اولی
 این است که حاصل فرضیه بر امام علیه السلام است و بر وجه مطلقا نیست و این قول مشهور
 است و سلاطین اصحاب و موم در بر وجه مطلقا و انقول این شیخ معنی منقول شده سوم آنکه
 در این نصیب امام علیه السلام بر وجهی که گذارند و در زمان حضور آن حضرت بر این قول
 صدق است و فقیه و قول شیخ در تہذیب و استبعاد و فخر علامه علیه الرحمۃ راجعین
 است و سبب فرین اختلاف اختلاف روایات است و قول مشهور اقرب

نست محبت چنانکه شکلی نیست زیرا که شوق هر از هیچ ترکیه در مقلود و غیر مقلود و از این مقلود و غیر مقلود
پس شوق میانی است که از انان علیهم السلام و است از این است که بعضی از شایان انجمن شهید و
می فرماید که طبیعت جماع کرده اند بر حوان و بعضی خیر و از انان کسی نیست که خلا نکرده که این
و قبل از خلا نکرده و بعد از انان است و علی و درین تفصیل مسئله و جاحظ کرده اند یکی در تشخیص آن
چیز که وجه آن محروم است و دیگری در تشخیص این حکم بر وجه غیر ذرات الدل و تقسیم آن با مامل
نیز در آن چهار قسمت اول حوان است از تقسیم خواه درین مشغول است و عمار باشد
حوان از این زمین نیست آن از انان اولادیه عینا لا قیمه ندانوا شهر و دوم حوان است از انان
گفته شد با اضافه شوق و حوان و در عین آن نیست آن اختیار کرده است انقول اعلامه
تو اعه شهید و درین دو و یک از تاخرین جویم حوان است از انان و ساکن باغ و نه زمین است
و داده میشود طبیعت انان و انانیه عمارات و انقول شیخ معین ابن درین و مختار حقوق را تمام
حوان است از عین باغ نیست آن این من است و حسن انانیه اثر اعلامه علیه الرحمه اول
کلاسش آخرش را می بر قول اول فاعل که گفته شد کفایه بعد از روایا مختلفه مسئله این حکم فرمود
است که اگر طبیعت جماع مقلود شهرت قائل شویم که هر یکی پس از آن حنید نتیجه است خصوصاً
وقت معارضه ما او مثل آیه و دان مجید اگر فاعل شوق محبت چنین جماع پس اول سبب است
زیرا که مراعات ظاهر یا لم یز و است نمی و و ظاهر و ابات که عام است بان جمع میتواند شد و نیز
خصوصاً است این انانیه که دلائل و عدم حوان از و خود که در مقام اختلاف و اما مودعیم
علی کتاب سبب لا محاله جمعی می بیند و اگر که طاعت با کتاب مجید او و اگر از این قول
نزل کنیم پس انانیه و انانیه شایان از قوت خواهد بود استی با افاده بطرفا محفی مانند که با این
منفرد عرض علی کتاب نیست بلکه شهابین الطائفه همگی از مرجحات است قائل انانیه
خدایا اشتها بین اصحابك و قد الشاذاک التاخرین شکلی نیست که قول این حنید
که در نظر صاحب کفایه قوی الاوال و است و درین خلاف آن است شهرت بر وجه محبت

نیست مگر از جنات و جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و ایزد و امانت و قول شهود و ائمه و اهل بیت و ائمه
 مخاف عامه است و مستند بر جنبه اول و بعد از آن حل علی التبعیه است و اجماع بقول با ائمه انکار
 حیث آن محل کلام است و در مقام مبرر و محقق است و انکار آن حکم و تخصیص عموم کتاب بخلاف مقصد
 بلکه عام و موقوف به اشاعه پس اصل در آن محل شک نیست و اما قول سید بن خنیا آن را با
 اصطلاح است که آنجا عبارت عوض با آنکه در هیچک ازصوص استعاره آن نیست بخلیفی است از آن
 که اصل نفی آن میکند باقی ماند کلام شخصی یعنی شاید مذکور که وجه غیر از اوله با اطلاق
 محرم است علی حقیقه پس آنکه وجه مذکور محرم است از عقار یعنی زمین خانه یا با اجماع لا
 می یابیم بحدیث لا اشکال و ثبوتیه بالاتفاق الا من السید بقوله اصل شئ لیکن یقال عقار لدار و اشجار
 احدهما ذکر العقار العقار کلام همولک است که اصل کالدار و الارض و النخل و الفیاض و غیره
 بالدار و لا عقار که انی مجمع البحرین اگر فقها لفظ عقار را در مثله در مقام مطلق زمین مثال
 کرده اند و بعضی ازین خانه یا بقبرینه اینک گفته اند و البرق و ترش الفیاض من جمیع اتر که بعد العقار است
 من قیمه الالات و معن من طرد و حکم فی ارض المزارع کما فی النافع لکن سید بن علی رحمه
 یقام حدیان از اشجار است لال معبوم عقار نموده و فرماید مضافا الی استفادته من حکم من
 المخصوص النافیه لارزش من العقار شجره و النخل و الشجره منها کما صح به جماعه پس حسن تعبیر
 آن فیه که ارض البذر الرابع است که مجمع علیه است تعبیر عقار چه آن معبوم مجمع علیه است که
 و غایب و نارض مزارع و ارض نیست و اما شمول شجر و نخل پس قول آنحضرت صلی الله علیه و آله
 لا ارض تهر من العقار شئنا که در چند حدیث و اوست بر آن لالت ندارد و علم
 بقوله لاله اولایا لماله عن نفی ارض شئ منها الظاهر فی نفی الارث منه عینا و قیمه و اثبات
 و اشجار باجماع مرکب تخصیصا لاله العموم اگر چه ممکن نالی از بعد نیست الاخره الاستدلال علیه
 و اه الصدوق فی ثقیه عن الاحول من انی علیه علیه السلام قال شئ منه یعقل و
 یوتی الی الله عن العقار شئنا و ههنا قیمه البناء و الشجر و النخل و انما لا یکره

که حیوان از آلات بنا از جوب نخست حیوان از اشجار حرام کلی نیست بلکه حیوان از جوب عین کما
هو مقتضی الجمع فی البین فالجرح من التحوال الاربعه للقول ان الشجره اشرا الیه اسد العالم واما انما
یسئل کثیرا کما مثل شیخ محمد بن یعقوب کلینی و شیخ مفید و سید مرتضی علم الهدی و شیخ الطائفه جمعی
از متاخرین فرق نمی کنند در خصوص همان عاقل در وجه غیر ذوات الولد و وجه ذوات الولد
که از شوهر خود اولاد داشته باشد یعنی محل اجناسیند و صاحبان راجع دانسته اند مستغنا
الی عموم دلالت و خصوص الاجماع بلکه حکایه ابن ادریس الحاکم و صدوق علیه الرحمه اکثر متاخرین
فرق کرده اند تعلیلا للتخصیص بنا و الاصل منقطع ابن ادریس و ذوات الولد حکم جرم بحران شکل
ست و احتیاط و درین سلسله مطلوب بود هرگاه این ادرسی پس بلکه ذکر چند چیز در تنقیح این است
اول جمعی از علما تصریح کرده اند باینکه قبیله نیست در میان مکانات و در سکن نوع خود غیر از
و در میان آنکه صلاحیت سکنی ندارد و چون حمامات و استیابا و در زمین فراع علی سلف و بهتر
فرقی نیست میان طوبی و جرح و جوب با سفت که اکثر متاخرین در سلسله او و تحت او در تحت نام
قابل نقل و تحویل است پس جاز عین ان میراث می برد و قبیله نیست در میان آنچه قابل نقل است
باشد یا بالقوه القویه مثل میوه ها که بر درخت و در آنکه بر زمین است اگر چه هنوز از اول احصاد
و درش رشد نباشد یا آنکه محض تخم ریزی شده باشند اصل و جرح که از عین آن محروم است
دوم آنکه در کیفیت تقویم نوشته است که باید که آلات بنا و آنچه از قسم شجر و غیر آنست باین نسبت
که بر زمین باشد الی ان یعنی که برانی مین رسا نباشد تقویم کرده شود و نسبت مین ران
سندرج نباشد و صیبری علیه الرحمه طریقی سهل تر در تخصیص مین کرده اند و آن آنست که اصل
رقبه زمین اولاً تقویم شود و بعد از آن مجموع مکان با جمله آن پس اگر بگویند که نسبت زمین به شجر و غیر
بقیبت مجموع چهل پس از نسبت در هم هر چه زائد باشد در آن شریک است ابد بوده و اصل نسبت شرط
شکل ارباع نسبت سوم و ارباع نسبت بر سبیل جمع است یا عین هم میتوان باطل است که در این
نسبت بر سبیل رخصت است پس اگر عین هم بدین میتوان داد و کما افاده الکفایه و فافا بحاجه و

و اختاره صحیفه السندره خلافاً لجماعه آخری منهم التبعیه و المحقق الثانی و الشهید الثانی فی المسأله
والروضه لطوایف المصنوعه هذه الاول و الماده ههنا فی مقام توهم الخطر غیر محتمل فیما اوردوه
فلذلك ضعف قولهم وان كان الاحتياط معهم فی العجله كما افيد من محبت تخلف و احتياط
و هیکله چهارتن از یکی از جمله آنها و توهم نماید زنی حاصه بعد از انقضائه اگر حبی باشد
و در عده هرگاه بائن باشد بعد از بیره و مطلقه میانه هر چهار و لین باشد که در وین اخیر راجع
نشد بگیرد مع الولد و ربع رابع با عدم او و آنچه بانی باشد از نصیب ازواج و در میان هر چهار
که مطلقه هم یکی است از آنها و اشتبیه بین البیوه مقسم خواهد شد کما فی النص و خلاصه در آن نیست
که از این او برین که قال تقرع شده اند و اگر اشتباه بدو یا یکی شود و چون که نص در چهار و بر دست
چون مسئله خارج از اشکال نیست و صلح احوط است و فصل دوم و در مراتب و ملاست و مراتب آن
در بست او و لایحق عتیق است لقوله علیه السلام الولاء لمن اعقن میراث بسبب لاشل میراث
نسب و لاشل میراث نسبت بشکوه من نظر من نسبت چار و کند و وارث عتیق خود میشود و نه بکس علی
الاستیفاء الا بعد و خلاف آن ضعیف است و مستندین بحسب طایفه هر خبر لولا الحتمه کلمه النسب آن ضعیف
سبب انکار و ایت سکونی است بمعنوم خبر سابق بل بمعنوم اصغر فی غیره مخصوص است اگر و اولاد
باشد میانه مرد و بانظرین که زید کبر از او کند و بگوید زید را پس اثر از طرفین متحقق نمیشود
بدانکه مرد لا عتیق چند شرط است اول انکه عتیق به تنوع باشد پس اگر عتیق بسبب حبیب باشد مثل
و شش پدر از عهد پدین یا کفای و یا نعتان هر کس مثل تکلیف از زمین گیر و یا بنیاشدن یا اثری فویشل
معمولین اتفاق آمد و حصه فرزند پس اینها همه سائیه اند و حکم آن صحیح علی بن باب
و آردست که نظر کنند و در قرآن مجید پس چرا که مخیر رفقه باشد پس آن سائیه است که غیر از خدا
کسی را بر او و لامیت و آنچه برای خداست برای رسول اوست و آنچه برای
آن حضرت است برای وصی آن حضرت است از الله علیه السلام و خلاصه
مینست که مرد و و جایگی انکه شیخ در موطو و ابن نمرة در انعتاف اهم مسئله در ثلثه و اولاد

ولای قیامت نوحه ندوید می رفتن اتفاق تقریب و این مهم است از اول این خبر قسم
 اتفاق تقریب است لیکن این اخبار است و لا را آورده معنی قرار داده اند و در جای آخر خوب
 و خود و تقریب تقریب هم است می تواند شد پس قول را بستم تقریبی است و کیفا کان شهر است
 در هر دو مقام شرط دوم آنکه بر آن در حریر یا و کوفه باشد که در خصوص میراث هم بر او غلط بود
 و بعضی بر سقوط آن که اگر متن بر این شرط کرده اند و لم نیست و بعضی مفید ساخته اند پس
 با کان حال الا اتفاق بعضی تعمیم کرده اند الا شهر موالات شرط سوم آنکه متقن را و اگر اقرار
 نباشی و موجود نباشد چه مرتبه و اما آخر است از مرتبه بر آن باقرانه پس بر آن نسبتی باشد یا بعد
 حاجب پس اولی را می شود آدم بر مطلب پس می گویم که هرگاه شرط مذکور جمع شود منعم که منعم
 وارث او میشود اگر واحد باشد و اگر متعدد باشد به هم شریک میشوند و گویا باشد یا انات یا غیر
 منف و تمت میانه آنها در اینجا می شود گفت که لا و لیسب کالارث بالنسب اگر اگر شریک
 آنها به یو پس تمت با حصص می تواند بود صریح اللفظیه و الا رضی اگر هم نه وجه از او گذشته
 باشد هر جمع شود پس ای آن است و بر این شهر نصف است با بری منعم خواهد بود و منعم
 عند مدینه خلاف کرده است و بنیله الو اصلاح علی علیه الرحمه پس منع کرده است از منعم با
 شود هر چند گفته است که هر چه است نصف آن بشود بر فرض خواهد رسید نصف آخر و بدو شش
 نیست و قبولش نشاء است و هرگاه منعم مقفول باشد پس تعیین بر آن اختلاف است بعضی گفته اند که مقفول
 میشود که او را ذکر کردن لانات و اگر ذکر نباشد پس بر آن بر می عصبه است که عقل میکنند
 یعنی عرض جسم او میدهند اترتم ویت و مانند آن مثل او را در آن اجد و او عامم اولاد و شیان
 در صورتیست که از او گذشته مر باشد و در صورتیکه زن باشد پس لا او با و لا و نقل میشود اگر چه که
 هستند بلکه محول میشود به عصبه زن بعضی گفته اند که هرگاه از او گذشته مر باشد پس همه اولاد
 میشود اگر چه که لانات باشد نه انقول شیخ است در محلا و این در پس در سر از و نشد و
 و من منشأ اختلاف اختلاف است و ابیات است و لیل اول حدیث است صحیح و لغوی نیستند

که عتات را در انعام تعلیقا بنسب ساخته و در آثار با در نیز بتیمیم را عینیت انداخته و گفته
ایا وراثت در بعضی از اجزاء میتو بانه و درین دو قول است یکی آنکه وراثت لغوی باموال و میراث
و اقوی و لا یشتمل الی نسبت پدر است و در آن تحقیق نخواهد شد و هو الا شهر و دیگری آنکه ارث و
اصل و لا جار میتو باشد چه و لا اگر چه اصل نیست لکن از جمله حقوق نرسد که است و ثمره نزاع ظاهر میشود
و مثل آنکه فرض کرده شود که منم قبل از او کرده خود مرده باشد و حالیکه دو پسر که داشته
باشد پس از آن یک پسر او را و خود را که داشته بمیرد و یکی باقی باشد و درین حال بنده آزاد
کرده شده وفات یابد که در خصوصت بنا بر قول اول میراث منحصر و فرزند مرده خود خواهد بود
و بنا بر قول ثانی پسر موجود و او را و پسر متوفی و و شرک است خواهند بود و لا انتقال الی اولاد
اینها بعد وفات انعم و صاحب بنده علیه الرحمه من به الا حد قول اخیر انظر بطولها منصوص
راجح نیست و لکن بنا بر قول مشهور میتوان گفت که این وایات معارض است با وراثت
للا و بحکم کلیه النسب چه ظاهر این است است که و لا مثل قریب است مابا الارث است نه موقوف
و حل و وایات اول بر تفسیری باین سخن که مراد از حدیث و لا الی حق میراث جمیع مملکت است پس این
که و لای معنی سبب ارث است خواه لقبوان مجازا یا بحذف یا استناد ارث بسبب و لا بعدا
سببیت مجازا علی سبب متبادی ندارد و خصوصاً نظر آنکه میراث حقیقت است و وراثت
مال و وراثت حق مجازی است و لهذا جائیکه علیا است مخصوص نفی تفسیر اینها است
میراث را بر میراث علم حل میکنند و نفی کلام شان بیان نموده میشود که میراث حقیقت است
و وراثت مال و وراثت علم مجاز است که رجوع باین بدون ضرورت جائز نیست و هرگاه این ادعا
پس آنکه از ارتکاب مجاز و درین و با اعلی القولین گزینی بایست بر مجاز محمول خواهد شد مآذی
ارث بر لا مجاز خواهد بود و لا محاله فخرج احدها علی الاخر سبباً الجمع و الاصل عدم الارث و
یجمع الاخبار علی شواهد و با حدیث قول مشهور عالی از قوت نیست اگر گفته شود که وراثت
معارض وایات سابقه نمی آید و نسبت به وراثت و لایات آن و الباقی و خفایا این است

سند او و ملائحه خود که گفت صنعت این و این است تخریست لعل اصحاب و جاها که معاوضه او
باین و این است تسک حسنه اند و صراحت زوایات مبالغه غیر مسلم چه بعد ثبوت مجازیت میراث
در غیر مال اضمینیه اصل عدم نقل احوالات نقل ثبوت در مالیات خاصه و در غیر مایلند
سند او علی المخطوب بان لولا و لا یقبل النقل لهنه الاصح بقیه لایسته لمروده فی الزمانه
الذکره حیث قال لولا الحتمه کلمه النسب لاتباع و لا توجب و او عا ظهور این ابایت در معنی
استخافول ثانی حکم بخت و از خجافوت قول مشهور لایح که وید و عجب عدم سند لال اصحاب
ما این آیت از انبیا نه بر جرحست و چگونه چنین نباشد حال آنکه مجازینا و حکم مسلب السبب
ست شایع مع ما جعل لولا و او ثامن البعد و از خجایست که و لا را جمله اصحاب شیم و دیگر اسباب
بجز که و نه اند پس سبیل آن سبیل آنها کی خواهد بود و نفی از کجا فائده و هرگاه این را
این آنکه بنیاد محمولی عین خود را وارث میشود و لاد او را نیز وارث میشود هرگاه ویرا بنیاد
باشد لصحاح مع عدم ظهور اختلاف منها عن حل شجره عبدالله و لاد من امره حره فاعقته
قال ملائکه لمن اعقته و او از حره یا حره بالاصل است و یا حره بالعارض بر تقدیر ثانی در ثبوت
این حکم کلامی نیست ویحی تفصیله فی سبله جلاله و بر تقدیر اول او لاد حره یا آرا و اند علی بنیام
و یا مملوک لک پدر اند حکما فی صوره الاشراف عند جمع و عموم حدیث شامل مرد و صوته است
لکن بر صوته حریت اصلیه او لاد صلاطیه نیست و عدم تحقق لاد و صوته مملوکیست محتاج
نستقل خواهند شد و در صوته من حسب الحق لا تحقق خواهد شد نه اشیئت لاد بر بنیام
ست که و این است از بعضی بعض حل کنند و ذکر حره از بر امر است از مملوکیست لافعل و السعیم
که با کمال بعضی از بعضی که رضا آن لالت ماول است فائده و فتنیکه شخصی کی خود را که بجهال کلام
و گیر و ده باشد از او کن قبل از تنیکه مو لاسوه هر غلام خود را آزاد کند پس لا اطفال از او لای کنیز
الاکت معنی ام اند خواهد بود و بعد از تنیکه مو لاسوه بر آنها و او چه عتیق یا در سبب اینها کردیده
اگر بعد از او و لاد بریزد و تنیکه از تنیکه و تنیت پدر زنده وارث او مو لاسوه خواهد بود اگر چه مو لاسوه

اب بعد ازین بجا آرد کند لکن هرگاه بدو قبل مردن اولاد را داشته باشد پس لایق نباشد
 الامم بنو لایق بنقل خواهد شد و اگر اب مقدم است بر کاسم کما لو کان مقبلا علی عقی الام
 معه لان الولد اولی السبب بحکم و لیس الالباب دون ما بها یومی سلفه لاولاد خیرین نیست
 که در ولادت آنها تقدم است بر ام شریف و اگر دیده بر سر است از هر دو تنیکه متولد شده باشد و محل نیست
 بعد از او کرده شود و کاشان رفعت ابرو میانه عرق خواهد بود و کاسم کان رفعت و
 احسان عرق نیست از احسان عرق اب کما سلفه و شهر است که حریم اهل و اولاد موجب نیست
 بلکه خلافی مران ظاهر کرده و لکن اخبار صحیح را اولاد مطلق حرم و از کشته تا که اشاره بان نیست
 اخذ محلی علیه لرحمة بعض تعلیقات خود بیکدیگر بعضی ازین آیات منفراید ظاهر اما اختصاص حکم
 اجمرا از اکان حرم الاصل کما هو ظاهر الاخبار العالیة علی جملة ما ذکره الاصحاب و جموع اعلیة فیه برون
 شرح منافع گفته است و از ظاهر اینها مالا خلا فیه الا ان صحیح لیس السبب تنافیه بحسب اولاد
 کرده اند این و اما اصل سبب سبب عقی نامور پس او از حرم متفق خواهد بود کما صحیح است لایق
 به اکثر شرح قال شده و باینکه اولاد او ملکی که از او شود از جانب لک و باینکه بدو بعد از او ملکی باشد
 پس ملای جد بعد از او کند پس لای اولاد او نعم ما در نعم متقل میشود و چنانکه در صورت سلفه هم بدو
 متقل میشود و باینکه هرگاه بعد از انان جد ملکی بدو بدو از او کند و لا از نعم جد نعم اب متقل خواهد شد
 و سبب لایق از حرم مندرج است در شرائع و در اصل حرم لا از ملای ام بجا بعد از وقت ملای مکلف یا غیر
 عدیه سلفه را ملای فکر کرده اند که در تنیکه ملای که در او است که میراث مادر را یعنی مانده از او منقول شده
 پس لایق ملای متقل میشود و لکن انهم مدعوی نیستند پس انرا سبب اولاد او ملای اصل اند و اگر آنها هم
 موجود نباشد پس سبب منقسم و ملای او با اینهمه سبب ملای که سبب که داشته اند هر سه ملای
 مرتبه و لا ضمان غیر است و ان عبارت از عقد خاص که رب است از ايجاب قبول چنانکه در
 سائر عقود ايجاب نیست که یکی مدعی بود که عقد عقد با تو واقع کردیم پس یکدیگر متقل کنی ازین
 عبارت جدا و جدا پس ضمان آن تواند و یا کنی و ازین شوهر او آن که مدعی بود قبول کردیم

[illegible]

وارث آن شخص خواهد شد و احدی از علما قبل و اثبات این را ذکر کرده و هر چه که می گویند
ذکر کرده اند ضعیف است پس آنکه گفته اند که کلماتی که در کتابهای فقهی و فرائض و فصوله
بعضی تعلیقاتی است بر این مسائل و دیگر می گویند که این کلمات کتب است که هرگاه از کتب کهنه خدیده
آرد و سازند هرگاه که در گذشته باشد پس تحقیق کتب وراثت او خواهند بود و کما در بعضی
الروایات و متنی در آن کتاب خارج الفرائض مرثیه باشد و الا ما است و انصوص و کما مشفق
الا ان فی حق النصوص ان الارث حیث یثبت بالسلیمین و معتد بهای الاسلام فی حکمیه بنی
و بعضی معتد بهای التعلیق علیه علی بیت مال امام علیه السلام و و الا الامامیه مع کونه از فرائض
محسبات تا ارث آخر این ارث نیست و امام علیه السلام می گویند که هیچکس از وراثت نمی رسد
از و چه موجود نباشد و اما در بعضی کتب که می گویند وراثت و نصیب است و هر یک که می گویند
الاشهر حکامی الرایض و کیفی کان امام علیه السلام را ایم خصوص و ظهور میراث خود را هر که می گویند
میدهند و بهر هر که می خواهند می آرند لکن در بعضی و بنایه سخنان علیها الرحمة وراثت کرده اند که چنانچه
امیر علیه السلام میراث من الوارث که از فقر و بدست می رسد و محض است که آنحضرت
بحسب احتیاج چنین امری را می آورده پسند لا یوظیفه من الشارح و اما در زمان غیبت انصاف
ست پس نصیبه از طهارت و وفه که مال من وراثت که چنانکه مال امام علیه السلام است باید که از آن
که آرند و بیکدیگر نصیب کنند بحفاظت و ایصال آن با آنحضرت و وقت ظهور مثل سایر حقوق
آنحضرت شریعت و در خلا و عمری جامع بر آن کرده و بسیار از اول و آخر قائل شده اند پسند
کردن آن بقدر و مساکنین مطلقا کما فی الشرع و الخیر و غیر ما و یا مقید بانیکه از بدست می دهند
کما فی الدرر شاید سبب انقبول افضل علی علیه السلام و وراثت مردادون آن همشهریان است
که آنیکه مرداد بدست بدست او باشد و از شرح لایحه اعتبار بطلان است و میشود کونیا از خبر
علیه السلام چنین فهمید و بر هر تقدیر از خبر وراثت همشهریان مؤید وراثت است بر اهل بدست است
لکن احتمال اول ظهور و جامع اوفی خود و نسخ این وراثت لفظی شریعت واقع شده و آن خبر

همیشه است یعنی این مصداق و مورد نیست بلکه در و ابی و در کشته که شخصی مروارید نگه داشت غیر از او
اما وارث میتو اند شد حضرت فرمود اری اینهمه و این سند و وثاقا اینصفت نیست قول ثانی اوست
و اشهرست چه آنحضرت حقوق خود را بمقتل حسن انصاری شعیان بنای ساخته اند کما دلت علیه و اما
و بناسیب نیست علیه الرحمه تخصیص آن بحاج ساد او قرب و بسته از حبه اینکه در و آیا آید هست که ساد
عیال آنحضرت اند و از جهت آنکه هرگاه سادان عن شان اخس و فاکند پس بخت کفایتی نشان
لازم است در ماه خصو پس نشان جنیت شدت حجاب ساد او عدم و فای حسن بشارتشان لازم است
اگر اگر اینها معنی شوند و معنی نمی شوند الا ان ایامه طین و کما لم یقع لان التوفیق عن الله العاصم
مسکو بسو غیر ساد اصراف کرده خواهد شد و کفایت کان است حکام جوارز المنقذ ان الله الان باخذه
مهم و اگر ما بصف اعتبار اینها و اگر در خاص جمع اند بود و اگر ب حفظ بعضی بدل بعضی نگه دارد و این حفظ
ما کن اینجای بد و بیخبرانی الذیل لا قائل الا قائل و الله اعلم بطلب چهارم در مراثی مآو و در
چند فصل فصل اول در بیان سیرت خنی است و آنچه بدان باید بحث اول در مراثی
خنی پس این آنکه کسی است که علامت رجولیت و انوشت در او مجتمع شده باشد و طاهر آیت نورانی
ولایت میکند بر خصم انواع انکاد و در وصف مرد وزن پس در ضمن الامر خنی از یکی از این دو
بر وزن نیست پس یکی از هر دو علامت اول و دیگری اند خواهد بود پس اگر بد حاج عقلیه بشر عمیه منزل
از نایم توان کرد خنی و صح خواهد بود و حکمه و صح خواهد بود اگر طین رجال خواهد بود حکم آنها بر او جاری
خواهد بود و اگر طین زبان خواهد شد حکم زمان با او نافذ خواهد کرد و الا پس حتما شکل خواهد بود و صح
شهادتی بقدر که علامت حسن بول عدم آن میفرماید که اگر علامت رجحان با اعتبار اهل انصاف
شود و بر طبق آن حکم نموده خواهد شد و درین هنگام حتما و صح خواهد بود و مع کتاب فی البطل
خواهد بود و اگر حکم آن محکم کرد و از هر طریق استعلام حال او بحسب شیخ رزق علی و بعضی آنست که
اعتبار کنند بول که با او پس که بول میکند از ذکر است و اگر بول میکند از فرج زن است اگر
مرد و بول میکند که اسبق باشد اعتبار آن صح خواهد بود و بر همان مخرج حکم میراث او جاری خواهد شد

و در اول خلاف آنکه در حق فکرت و در شایسته اعتبار تعلیم کثرت نموده اند و این صفت
عدم صفت بول بعد علم خود و حکم اعراف نموده صاحبیه اعتبار کثرت مقدار کرده اند و این صفت
رواقت گفته که ایامیده که فاضل موزن بول مشغول شود و بوقیه و حسابیه بعد سبق و کثرت است
دائمه و فیه نظیر آنکه و خیال می رسد که باشد پس جمعی از اصحاب باطله الاشهر اعتبار کرده اند و مخبر
که انقطاع بول از آن زمانه باشد و بعضی مقدم الانقطاع را مقدم دانسته اند و بعضی بچنان گفته اند
که اول اول می خورد و پس اگر درین امور قیاس و اشتغال و در مصالح و قریه و موده و از آنجا
نیز شده و شیخ معتقد و سید مرتضی علیها الرحمه حکم بعد اضلاع نموده اند پس اگر در عدد مختلف باشد حکم
بذکر و در اکثر است و باشد حکم با نوبت کرده اند و در جمیع این بران نموده اند و حکم علی علیه السلام
این را در این امر از او گرفته و در خصوص حقیقی که کزایت کرده است از شیخ و در تندی که در حد
انحضرت حاضر شده بود پس حکم در ذل بشود و سخنهای بیگوار و پس معنی کرده اند که در حد است
رواقت است از جانب مایه تا در وقت صدق و محاب است بعده و در جابج است
بکثیر نموده و این بر آن ساخته امر فرمود که لایحی حاضر آید پس همسر در آنجا و در اول
و او در آنجا فرمود که سبب کثرت که حضرت اگر سخنان بگوید حضرت آدم مخلوق شده و اضلاع
کم است از اضلاع زن و بعضی از ارباب تقیول گفته اند که اگر سخنان بگوید همسر باشد از طرفین
پس نیست اگر بعده باشد از جانب است نه ما از جانب بیست نایس دست انقبول است
از روایتین مطابق ندارد و در روایت صدق عن السکونی امر بعد اضلاع و بنا حکم مذکور است
نقصان عدد از عدد زن بقول مطلق و از شده بعد نیست که خلفت انسانی و در میان مختلف
و اول از آنجا و اما بهی الی الاعتبار لکن آنچه از قول علمای شریع متفاوته است که در مایه
سخنان در این حد از طرفین میباشد که مجموع آن بیست چهار شود و تفرقه میان و وزن کثرت
و اختلاف و اما عدم انضباط عدد موجب یا است در عمل این و اما در نحو تواتر منوع
باینکه این روایات شمسیت مخلوق حوا از ضلع آدم مذکور و در آن ایضاً بن کذب آن است

کما فی الفقه المصل غیر ما مشهور میانه علی است که نصف نصیب از پنج نصف نصیب است که
 میدهند لوقه شام بن سالم عن الصادق علیه السلام فان كان اسوا وراث میراث از اهل لها
 و مراد از آن جمع بین لامرین نمی تواند شد لخالقه الاجماع پس محاله جمع بین النصیبین باشد
 ناسید میکند از اول عقل چه ترجیح بلا مرجع محال است پس از برای ورنه یکدستی باشد یا سیرت
 سهم خواهد بود از جمله واره هم چه فرضیه بر تقدیر یکدستی نکر باشد و خواهد بود و بر تقدیر
 از سه و آن هفتابن است پس یکی را دو یکدیگر ضرب میکنند شش حاصل میشود بعد آن یکدستی
 و ورنه ورنه و بر تقدیر کورت غنشی نصف نصیب نصیب یک نصیب را ورنه خواهد بود و بر تقدیر
 انوش و ورنه آن که هشت است حق یک یک ثلث که چهار است نصیب غنشی خواهد بود و چون که امر
 هشت پس نصف اول که سه است نصف نصیب تا که دو است غنشی میدهند و اما که هشت است
 بهر مستحق الذکوة و از آنچه گفته شد ماند که مال مضابطه تقسیم فرضیه که ای بی میتوان که فرضیه
 ورنه را که از آنچه است غنشی اول را بر تقدیر کورت و استخراج مانده و ثانیاً بر فرض انوش اوج میدهد
 بعد آن یکدیگر اگر در میان هر دو فرضیه تباین باشد یکی را دو یکدیگر ضرب کنند و اگر متوافقت باشد یکی
 و رن و رن و یکدیگر ضرب نمایند و اگر متساوی باشند انکار بر یکی از آن اگر متساوی باشند انکار بر یکی از آن
 میکنند پس بعد علی التعداد را پنج بدست آمده است از او که مخرج نصف است ضرب میکنند پس آنچه
 بر او هر واحد اثر شده علی التقديرین بدست آید از تصفیف میکنند که انواره الاكثر و بعضی را بطریق
 ورنه بقیام چنین گفته اند که برای مخرافل عددی اقرار دهند که تصفیف آن تواند شد و از برای هر یک
 و از برای غنشی نصف هر ثانیاً بر فرض اول فرضیه انوش خواهد بود چه مخرج نصف است و نصف
 آن چهار نصف هر دو است پس بر او هر چهار سهم از جمله هفت سهم خواهد بود و سهم ثانیاً غنشی
 که تقسیم مطابق است اول سهم بر فرض تقسیم و در فرض مذکور چهار سهم نصیب بر سر است و سهم نصیب
 غنشی و یا بر تقسیم اول پنج سهم از جمله واره هم پس یکدستی ضرب کنند و واره را و رن و رن و رن
 تخفیف لخرج مشترک شده و چهار حاصل خواهد شد پس قبل اول از آنچه بی پنج سهم غنشی خواهد بود

خبر قول ثانی می شناسیم اول از بیست و پنج بقدر یک جزو از پنج مشرک که است و به حسب احوال
 من آنچه مشرک اصل الفرضیه نصف سدس سبع الرفع و نیزین فاین مذکور من و دیگر اول و در میان
 است و اگر مشرک شود با حاشی رنج یا فیه پس فرضیه مذکور در شراب با حاشی تصحیح میکنند بطوریکه که
 پس مخرج فرض رنج یا فیه را در این ضرب کنند پس آنچه حاصل شود فرضیه همه این رفته خواهد بود
 مثل آنکه در فرض سابق تقسیم میراث چهارم و فرزند که یکی حاشی بود و دیگری متخلف الذکره اند و از سهم
 باشد پس گاه فرض کنیم که میت باین مرد و فرزند زنی هم که است سهم پس در نصف و دوازده
 و در شش ضرب میکنیم نو و شش حاصل میشود پس اینی و بعد دوازده خواهد بود و بعد حاشی و غیر حاشی
 آنچه از دوازده رسیده بود از آن مقدار بانی سببه خواهند داد پس آنچه سهم حاشی خواهد رسید
 و سهم میراث که از آن جماعه من الفقهاء و اوت است که گفته شود اصل فرضیه که مخرج فرض و غیر
 باشد باینکه و بعد آن بنشیند که آنرا بر فریق واحد است یا بر فریقین مضاعف است بقدر
 اول مثال مذکور کافی است حاصل فرضیه ارث است و یکی که نصیب و وجه است شش و شش و شش
 که نصیب مذکور حاشی است منکر است بر آنها پس نظر کردیم در نصیب عدسها هم فرضیه آنها تابان با تقسیم
 پس اصل فرضیه را در عدسها میان شش و شش و یکم که اگر عد و دوازده و اوج سه تا باشد پس آنرا
 بر فریقین خواهد بود و میان نصیب عد هر فریق تابان است و بین عدین اصل پس آنرا کردیم
 بر ضرب شش که اصل فرضیه است و دوازده و صحیح تقسیم که اگر آنکه دوازده که حق اوج است
 بر سه نفر آنها با تقسیم خواهد شد و اگر فرض کنیم که عد دوازده و اوج پنج ناست پس بین عدین
 تابان خواهد بود و لا محاله محتاج خواهیم شد بسوخته عد فی العد و ضرب با حاصل من مخرج و تقیه از
 تبلیغ اربعه و ثمانین اگر فرض کنیم که زنی فوت شده که دو دختر و یک پسر حاشی را وارث گذاشته
 و با آنها زوج هم موجود باشد پس اصل حاشی و من من قبیله ارث است هم خواهد بود که بر تقدیر
 مذکور حاشی تقسیم نشد سهم صحیح میشود و بقدر اوت از سهم و میان هر دو تابان است پس یکیم
 پنج را در شش حاصل شد و سی را در شش حاصل شد و هر دو مطلوب و من صحیح تقسیم علی الفرضیه

و چون که نصیب و الا و اخرج فریضه ز روح ستماست و در میان عدو سهام نشان و نصیب نشان
 از حق یعنی الا هم است پس دست که عدو سهام را بخرج و رفتی آن گردانند پس بجا شست ثلث آن
 که میست است بگیرند و از اصل فریضه ز روح ضرب کنند تا هشاد حاصل شود و بعد آن که میست بکنند
 خواهد رسید و سه ربع آن که شصت است بفرین اولاد و مستقیم خواهد شد آنکه اصل فریضه حاکم را که
 شصت است و اصل فریضه ز روح ضرب کنند لان مبلغه الی ثلثین یعنی مع ان التقسیم بحکم فی ثمانین پس
 از جای لاج کرید که در صورت اجتماع زوج با زوج عایت قاعده استخراج فریضه در صورت انحصار لازمست
 نه آنکه فریضه ضعیفی را علی الاطلاق در خارج فریضه زوج و باز وجه کیفایان ضرب کنند کما اطلقه عامة
 من اعلام چه این است یعنی آید که در صورت بنیان نصیب سهام فریضه ضعیفی و در صورت زوونی
 ضربت حق لازمست کما او نخواه فلا تغیر و السیعلم و همچنین در صورت اجتماع و یکدوره صحیح و موم
 که یکینه و بیع زن داشته باشد و نه فرج مرد باین طرز که بدل و از دو برابر خارج شود و باین بحرین
 نقیبه و شش که هر دو فضله از آن بیرون آید و ما شاکل کک میراث می شود بقدره علی الاشتهار لاطهر و
 رجوع صحیح است که در بعضی پیدا حال کسیکه نباشد از سه او استخراج مردان و از دو و از زنان
 دارند و نمود که فرجه می اندازد امام بابر کس که فرجه میندازد باین نحو که تولید بشری فرجه عبد الله
 بفرجه سنده خدا و بر دیگر می آید یعنی کینه خدا العبدان بگویند اللهم انت السد لاله
 الا انت عالم الغیب و الشهادة انت تحكم بین عبادک فیا کافرا فیه تخلفون فبیننا امر و بطلان
 کیفی و انت ما وصف له فی الکتاب بعد آن هر دو تیر یا هر دو فرقه را و تیر یا بار فرقه ها سه برابر هم
 کنند و سهام را بر آن پس از آن و سهم هر چه اول بر آید بر طبق آن میراث میدهند الی غیر کک
 من الزایات المعبره و از اعلام بعضی از اعلام و موجب و عا عند الفرعه ستفا و بیشتر
 و جمعی نفی موجب آورده اند و الاول احوط و امکان فی تعیینه و تعیینه نظر و لا اقل من
 مطلق الدعاء لقوله بحکمیر الامام و بحکمیر مائیس یعون الله تعالی و فی آخر اوایه ای قضیه
 با عدل من قضیه بحال علیها السهام ان الله تعالی یقول فسا هم فکان من البهینین انعم

این فقره حکم فرموده خشتی نیست بنا بر مقتضای آن که در این جنید و منسکله نیز اعتبار بر آن است
که اگر بر اول او و از او پیش است و اگر بر اول او از خارج نجد بلکه متصل بان پس این است و از این
مبحث سوم در حکم شخصی که در سر بدن باد و بدین بگردد باشد خواه باین که علامت داشته باشد
و خواه علامت نداشته باشد آنست که هرگاه هر دو خواب و بیدار باشد باز و بند بر او پس اگر یکی بیدار شود
و دیگری در خواب و الایکی درین حکم حکم حکم و کلامی بنظر رسید و نص بان اوست و اگر این
در حکم نصرا و درین لای می و چه صد گویان هر دو می تواند بود بحدی که تفاوت متنبه ساختن پس
و تحریک این احکام آن اختصاص یکی می تواند داشت و لکن در صد افزون اقرب بنا را باید نظر داشت
بلکه در کوشش اصد کردن از حوط است و بعد از علم و هرگاه علامت ذکره در او یافته خواهد شد
و هرگاه علامت ازین خواهد داشت حصه وزن ابد و حرکت و اگر خشتی میسلب علامت خواهد بود حکم
چنان خواهد شد علی سلف تفصیل فصل و ضم در میراث غرق و مهندم عیسم بلکه هرگاه جمعی را
غرق شوند یا بصدقه فدا شوند یا مال شوند و تقدیم و تاخیر موت و حیثان که مناط است معلوم
منتفی گردد پس اصل ضابطه منتفی نفی ارث است از نجاست که هرگاه و بیعین و منسب ملاک باشد که
موت شان معاتفاق افتاده باشد قبل و بعد لکن مقدم را از تاخیر شانس این است
و هو اجماع کرده اند بریکه توارث طرفین منتفی خواهد شد و سیما الکلام فی سیرت هر واحد
بلیا بر او پیش و مختص باشد با و یا مشترک باشد میان هر دو لکن اینست به خصوصها بسبب لیل خارج
خارج از اصل است چه علما بسبب لصوص کثرت اتفاق کرده اند بریکه بعضی از اینها و ارث
بعضی دیگر میشود لکن به جز از شرط کرده اند اول آنکه مال از هر دو با مانده باشد و یا از یکی از اینها
آنکه مقدم الموت شان از تاخیر متمیز نباشد باین نحو که سبق اقران هیچک معلوم نباشد و تقدیر آنکه
موت یکی مقدم شود و دیگری تاخیر باشد متعین نباشد که کدام یک مقدم است پس اگر علم باقران شود
بهر یک از این منتفی خواهد شد و اگر مقدم و تاخیر متعین نباشد و ارث مقدم خواهد شد تا یکسوم آنکه علامت
وارث را در ضمن خود متعین نباشد یعنی که هر کدام که تاخیر الموت باشد از دیگری پیشتر از او در کتب است

و در شیه باشد صاحب کفایه گفته است که این شرط باینکه نیست و در صورتیکه توارث از پدر و مادر و غیره
 باشد اتفاقاً حکم ظاهر است و در صورت نفی خیر است از هر طریقی و اتفاقاً حکم مال خود هرگاه این را درستی
 بدانیم کلام را در مقام خود بجا میسر است اول آنکه اصل عدم توارث در صورت عدم علم تقدم موت
 موت محصل خلاف نیست کما صرح به فیاض الجرجانی و وقوعه فی منج الا بهیات حیث قال فی الاصلین
 آن من شرط الارث فی غیر العرفی و المهرم علیهم المهرم بحیوة الارث عند موت المهرم موت آن
 قال ما بحکله ففقیه الاصل ان لا حکم بالارث الا بتحقق سبق موت المهرم علی الارث الا انما شیخ لیل
 کین محقق علیه رحمه الله مختصراً فی سبب و موت هذا حکم بنسب العرفی و المهرم و در سبب
 سید را فی مسائل مفید که نشان داده است که اصل توارثی بعد حکم سبب و ظاهر است که سبب
 بسبب مقتضی شرک است و شیخ مفید و اکثر فای حکم اصل از و علیه اصل الجرجانی در سبب و موت
 فی الموارث من المهرم العله و ابن عساکر و الصلاح قال شده اند بعد حکم و در سبب که سبب
 سبب مثل حنفی و غیره و در سبب و موت الاصل و سبب و موت را در سبب و موت و در سبب و موت
 و بعضی روایات از معتضد دانسته اند و قول اول را قوت نیست نماید میکنند از آنچه و در سبب
 که در معتضد کما فی بعضی قویست بعضی بعضی دیگر و وقوع نیانده و جاسید این سبب را و در سبب و موت
 اکثر خای توقف داشته اند و هر طریقی که سبب از سبب خارج است و توارث و در آن
 محل کلام نیست و هم آنکه کفایه کان در هر دو مذهب علیهم سبب مطلق علی القول بتعمیم کیفیت سبب
 مقتضی تفصیل کلام است و آن نیست که با اجماع شرط آنکه ضعف است یعنی هم نصیب است و لا و در
 او در ضمن میگوید یعنی که اقوی است و ضعف را و در توارث او در رسید بعد آن فرض است و در سبب
 و اخبار معتبره در آن لالت دارد و در حدیث صحیح و در توارث المرأة من اهل ثم یوث الارب
 من المرأة و فی سبب غیره و لکن جزئی که ضعف بنابر فعل الارب او رسید نیست از آن وجه
 او در فرض نمانی میبندد بلکه از حدیث که او بنا بر شریعت علیه من با خود و ظاهر غلبه اجماع است
 نقل شده از جهت ظاهر و حدیث صحیح که لالت دارد بر آنکه هرگاه و در بر همین طریق مرده باشد

ترکه آنکه مالی بقیه بمال میرسد و از او بقیه انتقال میشود و در امان و بگو خیر سحر العصف این
 و آلات ظاهره و در شریع مفید غیر فال تعریف عامه است نمیشد و اندوختن شکل است و آما این
 نقدیم بر جهت وجوب است یا تنجیاً علماء از دنیا اختلاف و بجا بر قول اول نقل مفید طبع صحیح
 هم میرسد اگر علت وجوب نقدیم اینست نظر دارند و لکن اجمال نقدیم مصنف است و نقدیم و نقدیم
 مال را از آنست که اصل اینست از مال الان سیم بالاجماع المرب و علی القول با وجوب اگر نقدیم
 پسری غرض شومند او را از مال می کنند که پیشتر میرسد و در بر او نقدیم و نقدیم که نقدیم و نقدیم
 میکنند پس نصیب خود را که سیم یکسره و بعد آن بر اینست فرض میکنند و پسرا وارث میکنند
 پس نصف اصل مال او را یکسره و این نصف متعلق به سیم میرسد و نقدیم که و نقدیم است و این سیم متعلق
 به برادر سیم میشود و اگر بر اینی یکی از آنها وارث خاص باشد و در آن لاخری نقدیم می او را نقدیم و نقدیم
 متعلق وارث او خواهد شد و آنچه نقیصه الوارث رسید است اگر بر امام علیه السلام خواهد بود و اگر
 هیچک وارث نداشته باشد ترکه یکی دیگر می ترکه آن یکبار با اول محض فن من متعلق شده با امام علیه
 السلام اصل خواهد شد و اگر وارث داشته باشد ترکه هر دو با خواهد رسید و هر گاه میان هر دو
 اتفاق و در استحقاق نباشد اعتبار نقدیم ساقط خواهد شد و بعد سیم تقسیم همچنان است که نقدیم اگر
 برای یکی از این هر دو باشد و دیگری مال صاحب نقل سیم به علم مال میشود و از نقل سیم
 بوارث او و وارث آن مال محروم خواهد شد و این احکام همه مخالف اصل است مگر عمل
 بر آن تنبیه نقدیم لازم است و در موت حنفی الاثف که بدون سبب خارج بلا سبب ظاهر است
 بر من مانند آن حاصل شود و میراث هر یک را میراث غیر معلوم التقدیم و التاخر بوارث حاصل و نقدیم
 خواهد رسید مال یکی دیگر متعلق نخواهد شد و این حکم برین اصحاب متفق علیهم است و بعضی خصوص هم بر این
 و آلات و در فصل سوم و میراث متفق است و آن کسی است که غایب باشد و مال او
 مورث او معلوم نباشد و تقسیم ترکه او انتظار لازم است اتفاقاً و لکن بر قدر انتظار اختلاف است بعضی
 قائلند که تا بظاهر چهار سال للموتین لکن در یکی از آن تصریح و امر است بقدر الطایف الاارض

اربعین فلان لم یقدر علیہ قسم ماله بین ابورثه و مثل احکیم در باب زوجین و از دست لایحه او بعد
 بعضی از و مات مذکوره و جواز تنفیج بعد آن بعضی از اعلام از او مدیقام دانسته اند جهت
 اولویت چه احتیاط و از فرنج شد بدست و لکن العین آن است و اما معلوم نمیکرد که حاکم شرع
 بعد از طلاق زانیه عن النکاح واقع میسازد و عدو عده طلاق است نه وفات و این
 تقدیر حصول نماید باین آیات حل نال است و بعضی قائل اند با تظارده سال از جهت راست صحیح
 و در حالات آن نالی است و بعضی گفته اند که اگر مرثه اغنیاء باشند مال را بدون انتظار باین تقسیم کنند
 و حل این مشکل است و ممکن است حل آن بر تقضات و جمعی گفته اند که انتظار سیکت ندانند و فیکه از
 حین لاوت اما و تقدیر مدت بگذرد که مثل و عاده باین مدت زندگانی کنند و حل بر این شهر و احوط
 است و موقوفی وجه بلکه در صورت عدم بسطید حاکم شرع چون که مدت مذکوره که بر او مطلب مفقود و مضرب
 شده است اطلب و بعد از آن بر همین صورت خیره تقیم است و دستجات حیاتهم مقتضی همین است و
 بر بنیقام موقوف را بر این نیست که این جنبه اسکانی با قائل شده است که اگر مفقود و در لشکری کم شده
 باشد که نه نیست و قتل در میان آنها کثرت واقع شده باشد پس چهار سال و الا و سال انتظار بکشند
 لکن بکسر مطلب شخص درین عرض است مذکوره و بنابر شبهه جمعی توضیح کرده اند باعتبار است که بحدود
 بست سال و بعضی بعد سال و بعضی جو سال و الاصح البناء علی ما کان اکثر بحسب عاده
 و بلوغ بعد سال هر چند او دست لکن که است که اتفاق می شود و چنانکه چند کس از مؤثوقین با
 دین و ثلث هم مدعی نبوده از آن یافته ایم و هر چند بنا بر حکم بر فردا و در شکل است لکن
 استصحاباً لغویت آن می کنند پس بنابر صد سال و در نیست که معتبر باشد
 الا قریب سنه بلکه از بعضی وجوه بر عایت زائد احوط است فصل چهارم در
 مسائل متفرقه مسئله اولی آنکه هرگاه پدر از جریره پسر خود و میراث او بر آن
 نماید پس تنبیه بشود آنست که باعث حیوان بدین می شود بلکه خلافی در نمیشود از
 غیر شیم و در نهایی بعضی من تبعه نقل نشده و بعضی گفته اند شیخ از خلا خود و بر غیر نهایی جموع

نموده و از اینجاست که جمعی عوی جاع نموده اند لکن بعضی آیات و روایات و تفسیرها و کلامی که در این باب
است از اعتبار مثبت و مگر شایسته و در دلالت آن بطلان شیخ نظر کرده اند چنان که صریح است در این
مسئله آنست که از ادوات نمی شود و ادوات نمی شوند و ادوات را در ادوات و کلامی که در این باب است
از وجهی که در این باب است باشد یا اولاد از حلال بهر سبب باشد و ادوات میان آنهاست و می تواند
و الا فالارث للامام علیه السلام از این چند و صدی و العبد الصالح مقول شده که ایشان را
و از اولاد و ادوات رسیده و کلامی که در این باب است باشد و از آن محل تقبیله مسئله
شماست حل و ادوات اگر نه پیدا شود و هرگاه وقت لاوت مابعد آن صد اگر او ظاهر شود و کلامی
بر حیات است و هرگاه حرکت پیدا شود و ظاهر شود که لاوت پیدا شود و کلامی که در این باب است
بعضی اخبار تصریح باین است و اخبار استیصال که بعضی بمال منطوق بعضی با دلالت بر
تقدیم حرکت و ادوات است که مفید یقین بحدیث نباشد بلکه احتمال حرکت طبیعی باشد و صورت
افاد و یقین بحدیث ادوات نیست بلکه در روایت که منصفه هم کافی باشد لکن بعضی از اصول و احکام
از اینها و آیات مفیده مخصوص استیصال بعضی حل و تقبیله کرده اند و سابقا قریه و علی کلام و
تفسیر کرده اند و در بیان ادوات و غیرت پس از ادوات استیصال را دانسته اند و در این مطلق است که
کلامی المتعرج منصفه واضح و وجهی التفصیل ما افاده است و از اینها و بعضی استقراحات
نظر کرده اند و بعضی از روایات و روایات که در وقت فوات موت و در حیات و ادوات است و از اینها و بعضی
که وجوب حل و عتبه معلوم باشد و آن صورتیکه طفل در کمر از نشستن یا از فوات او متولد شود و هم
است و همچنین صورتیکه است ادوات اندران باشد ای القصد است که کمال است و هرگاه در زمین
بان زن و طینی یک که است ادوات آن چگونه که وقوع نماید باشد و اما اگر در طینی یک که است ادوات آن چگونه
آمده که شد که حقوق طفل بان ممکن باشد پس حقوق تمام است از اولاد و حلال و غیره
الفرقة علی قول الشيخ رحمه الله علیه جمعی تفسیر کرده اند باینکه اگر نصف طفل از شکم مادر جدا
حرکت از او بی آن ظاهر شده باشد بعد از هرگاه وضع حل با تمام انکسار و موت او حق است و غیره

نخواهد بود و بعضی گفته اند که خلائی و رین سبب نیست گرازا لست مسئله را به شرح این چنین
 علیه الرحمه و جمعی میگویند تصریح کرده اند بلکه خلائی فصل کرده اند و نیز که برای حل این راه احتیاط و احتیاج
 و در این چنین صحت است که سبب در احتمال خود را ندانند اعتنا کرده اند اما که است که اتفاق نشا
 هم میشود و احتمال آنجا و شکیانده صورت نمیشود و یک سبب است یا یک خنثی یا یک خنثی یا دو خنثی
 و خنثی یا یک خنثی و یک خنثی یا یک سبب و یک خنثی یا یک خنثی و یک سبب یا دو سبب است پیدا شده
 اعم از یک و واحد باید استعدادهای که در پیشگاه یا اناث یا خنثی و اگر از آنکه نسبت که اندک است
 باشد که احتیاط و در غلضت و در کسب پس اگر باطل است جمع شود و ثلث با و داده خواهد شد و دو
 ثلث جدا که در کما است خواهد شد و اگر خنثی است سبب باطل جمع شود و یک سبب از هر دو حقیقت
 و باقی امانت خواهد بود و آن قطع احوال حکما پس اگر سبب ظاهر شود و آنچه امانت بر سبب
 همه آن سبب و خنثی و داده خواهد شد و اگر زنده پیدا شود و مطابق فرض و غرض باشد اثباتا
 بهما یا مابینا و داده خواهد شد و اگر مخالفت فرض بوده باشد سبب خنثی یا مابینا و داده خواهد شد
 باقی خواهد بود و حرارت مافوقه سابقه زنده خواهد شد و اگر ظاهر خواهد شد که اخیر عمل که با
 قدر تحقیق نشان گمشت او رفته سابقه همه استیفا خواهند نمود و اگر باطل و باقی یعنی جمع
 خواه و واحد خواهد بود پس اگر در محل عدم از این خطی و در حق نیز نیست یا مابینا است نسبت را
 یا میان سبب و خنثی مابینا است و در سبب و خنثی مابینا است یا مابینا است یا مابینا است
 میراث در وجود و عدم تفاوت نمیکند و در حقیقت سبب یا مابینا است یا مابینا است یا مابینا است
 بوده باشد این نیز بر مذهب و از فرض مابینا است و از آنکه اول سبب یا مابینا است یا مابینا است
 تا آنکه حقیقت حال متباین و متماثل نیست شده و در مذهب سبب یا مابینا است یا مابینا است
 میراث در میان شی را علی حسب و در مذهب سبب یا مابینا است یا مابینا است یا مابینا است
 به پذیر خواهد رسید پس این سبب که اقل احتمالات یا مابینا و داده میشود با امانت می باشد خنثی است یا مابینا است
 و اگر موجود باشد که بر تقدیر اول طفل زنده موجب عن الارث شود و بر تقدیر عدم ارث شود پس اگر موجود

از آنکه میگوید تا اینکه حقیقت حال بعد وضع حل متوجه شود پس در این مقام هر چه مقتضای
 میراث خواهد بود عمل خواهد آمد پس در خاصه هرگاه کسی از غیر ذریه حل را ساقط کند پس میت او را
 پدر و مادر او وارث میشوند و هرگاه آنرا منقوض نمایند و میت را متقرب با بویین و اولاد ایشان
 خواهد شد و در آن تقرب بالام و منبع شیخ از متقرب با حد الظرفین مطلقا ضعیف است و در
 روای که صنف آن تجزیه است بل اصحاب وارد شده است که حضرت امیر علیه السلام هرگاه
 طلحه و زبیر را نهیت دادند مردم طرف نمازی اینک است آوردند یکی گفتند در راه بر سر عالم
 پس از خوف و بیم آنها حل او ساقط شد و حالیکه نذر بود پس اضطراب کرد تا آنکه مرد و بعد او
 مادرش هم مرد بعد آن حضرت امیر المومنین با صحابه بر او گذشتند و آن زن در راه اقبله کعبه
 پس از مردم پرسیدند که حاشا چیست حقیقت حالی را عرض نمایند بر سر سینه که زن از آن
 است افضل غرض داشتند که فضل قبول آن در مرده است پس آنحضرت شومر متعظیم را طلبید که پدر
 افضل بود پس در وقت میت با او داشتند و ثلث و میت مادر بود آنچه معصومه مادر بود و نصف آن
 این شومر را نصف آن جوارش و دیگر مسئله ساسمه هرگاه او کنایه تمام تعارض نماید رویه جمعی که
 میت میراث نامیده داشته هم میشوند و بعینه در کار نیست کما هو مخصوص لم یخیر فی خلاف
 سنا و اول علی طایفه محمول علی القیة مسئله سابعه و میراث فرزند بلا عینه یعنی زنیکه شود پدر او را
 ششم بر بناسا خد یا فرزند او را از خود نفی کرده باشد و غرض در اینجا اقسام اخیر متعلق است شرط است
 که شومر بر بقعه یا اول شایسته باشد یا نباشد بلکه بدی باشد یا نباشد از آن و حاکم شرع امر خود را مرفوع است
 پس حاکم شرع هر دو را مانع بلا عینه میکند و کیفیت آن در کتاب اللعان مذکور است و تبعیض
 لعان مفارقت و تحریم مود میاید آنها متحقق میگردد و حد قذف از شومر و حد زنا از ضعیفه
 ساقط میشود و نسبت بفرزند نسبت پدر منقطع میشود پس این است او سجا با و احصا ص میاید
 پس اگر مادر است سلس با اولاد آن فرزند و با یعنی برای او لا و اگر پسین تنها با پسین
 دختران شیده و اگر دختر واحد بعد باشد پس برای آنهاست نصف یا ثلث آن فرزند و اگر دختر دو نفر و اگر

رو کرده میشود و اگر او را در نزد ملائحه موجود نباشند ملت با و خواهد رسید اگر بی اثر بود صحت محرم
خواهد شد و در صورت اول نصیب او و در صورت ثانی نصیب او خواهد یافت و اگر مادر تنها وارث
شود ملت لغیر من یعنی از جهت سلامه خواهد شد پس سال را بی خواهد بود و اگر او را تنها که نشسته
مال را در صورت انفار و اگر ارث آنها لغیر است بقرابت والا لغیر من و میگوید که سلف و الا او را و
نکند نشسته باشد با قارب و دیگر از اخوة واحد و اما خواهد رسید مع عدم فالارث للامام علیه السلام جماع
و لغیر من کثیره بر آن لالت و اگر مگر شیخ در استبصار این جنبه تخصیص داده اند این حکم را بوجه
عصبه مادر که عقل تواند کرد و این با بوجه فقهی است که ملت بر مادر است و باقی برای امام اگر
چایض و طاهر باشد و اگر نکاح باشد پس با و رو کرده میشود و خبر هیچ بر شش اول از روشن شود
الالت هر دو روشن ثانی را گو یا صدق از راه جمع بین الاخبار اختیار کرده است و لکن هیچکس
و ملو فقت آن ایامه عمل اکثر اصحاب خلاف آن طر و ح یا اول خواهد بود و وارث نیستند و فقه
ما و خود را اطلاق و همچنین با و بگوید که اگر قریبی مادر را وارث میتوان داشت و لکن اخص است با ششم
مستقیم میشود که اگر پدر اعتراف بقیه پدر نماید یا القوت پدر ارث خوال خود خواهد شد و الا فلا کما هو
نفا و بعض از آیات و قول اول خالی از قوت نیست شرط اعتراف پدر ارث قریبی مادر
حاله از بعد آنکه پدر من تقریب به با و فقیه که بپدر اعتراف کرده اند میراث از طریق منتفی است و
هرگاه پدر اعتراف به نبوت نماید و در لعان گذشته و بگوید پس اشکالی نیست و زکمه میراث
پدر خواهد بود و پدر ارث پدر نخواهد شد و اما او با پدری پس و باره شان سهولت بی آنکه از
بعد اعتراف لایب از طرفین متحقق خواهد شد و مگر آنکه ارث از طریق منتفی است سوم آنکه اگر تصدیق
تبعیان باین معنی مصرحند بر آن میراث از طریق منتفی خواهد شد اگر کذبین یا میراث از طریق متحقق
و غیر الامور وسطها علی الشهود و خبر که در صورت لعان نسبت به عیال نیست هرگاه این را عیال میراث
و پدر و زن مادر و برادر زن پدر را و دیگر در صده سهم خواهد بود و مستطو نسبت الالباطان این بر
مطالای محاسن است و لا بد که لا علی تحقیقه مسئله فقهی که قومی هستند لکن با کتابی

نکات اینم بنی فصله مکان لم کتاب مخرقوه سرکاه حوج از بجا کلام اسلام یا شرط کرده باشد اینها
 الزام احکام اسلام این علماء را منقول است علیهم السلام که ایشان جابر باید که در خطا نموده اند پس
 برین بن عبد الرحمن بن عثمان علیه السلام که از اهل خانه حضرت امام محمد کاظم و امام رضا علیهما السلام از
 منقول شده که بنای میراث نشان نسبت به سبب سبب میگذارد نه بسبب نسب فاسد و در فصل بنی عثمان
 علیه السلام که از مسلمانان و از روایه اخبار عسکریین علیهما السلام است نقل شده که بنای ارث نسبت به
 وفاسد به سبب حج و انقضای دیار باشد شیخ الطائفه در اکثر کتب در نسب و سبب و تعمیم نموده و حج و
 و قول او را رسید یعنی علیه السلام ابو الصلاح ابن ادریس و جمعی دیگر تعجیل داده اند رسید و بعد احادیث
 نموده و بعضی انقیول نسبت با کثر نموده اند و قول ثانی را مصدق یعنی ابن ابی بویه این است
 و شیخ مفید علی نقل عنهم اختیار کرده اند و قول ثالث را ابن حنبل و غیره ایشان علماء و در خبر اینها
 مشهور دانسته و مسئله فخر از انکال نسبت اکثر و ایاد لالت بر صحت نسب بینه دار و غیره است
 و درست کل قسم اولیایی بدینهم حکم آن مرجع قول اخیر است و حکم علی التخیل است که مسلمانی که
 مفسره انشاء الله تعالى مطلب حتم در بیان مواقع ارث است و در تواتر آنهاست و اول کفر و م
 قتل و سوم ملکیت و سبب اول در بیان نیست کفر است و آن مانع نمی شود مگر از سبب
 و ارث با معنی که کافر و ارث مسلم نمیشود نه اینکه کافر و ارث کافر نباشد و نه اینکه کافر و ارث مسلم نشود
 پس حکم نیست که کافر و ارث نمی شود مسلماً را خواه آن کافر حلی باشد و خواه کافر و خواه کافر و خواه کافر
 یا حلی از بعض اخبار که نفی توارث از او است مستفاد میشود یا محمول بر تقیید است و یا بی تقیید من کلا
 الطرفين علی ان یكون النعمه و احکام علی المجموع من حيث هو مجموع و آن اعم است از استیفاء آن اسباب
 و استیفاء آن از وجه دیگر چون لا خیر و المراد هو التام كما اخرج به بشر بن الحارث بن ابراهیم
 و ارث مسلم و مشبه باشد خواه آنها باشد و خواه و ارث کافر و مسلم که مشبه باشد مثل انیکه و و بر سر گذارته
 باشد یکی از آنها مسلم باشد و یکی کافر پس میراث مسلم خفایا از دست و همچنین اگر کافر
 از سبب باشد مسلم بعد از حلی خاص جبر و امام علیه السلام اگر است کافر باشد پس اگر او کافر

در کفر باشد میراث کافر خواهد بود و اگر وارث او کافر مسلم هر دو موجود باشد ثبوت میراث مسلم حتم
خواهد داشت اگر چه بعد باشد که امام علیه السلام کما صرح به التواضع الرضعة البهية فبهدا
الفوق بین الکافر و المسلم و هرگاه وارث کافر مسلمانان متغیر باشند و غیر ثابت که بر آنها باشد
باشد که وارث کافر شریف اسلام در آید اگر اقرب از آنها باشد اولی میراث خواهد بود و اگر
مساوی آنها در مرتبه بوده باشد در میراث شریک خواهد شد این حکم مثال هر دو مسئله است
میراث مسلمان باشد و خواه کافر و حلال دین نیست و اگر وارث مسلم واحد باشد کافر از حرم و محرم
اگر چه مسلم و هرگاه وارث غیر امام علیه السلام باشد چنانکه در صورت وحدت و توارث نیست بخود
میراث منتقل با و میراث خویش انتقال دیگری محتاج بدلیل خواهد بود و بعضی بر آنند که اگر عین که مورد
حکم بعد اسلام مشارک میراث نباشد هرگاه وارث واحد باشد و آن شایسته است که صاحب
فی المساک کلن هرگاه وارث واحد امام علیه السلام باشند پس اگر موت مسلم است شهادت که در کفر
سلام آورده او میراث خواهد بود و وحدت صحیح بر آن لالت و از و محقق این بر اینست که بر آنند که
فهرست چند اسلام آورده از حرم ارث امام نخواهد شد بعد از آنکه بخرید و موت مال یا بخرید منتقل شده پس
اسلام او را و یا بر ارث یعنی نخواهد شد و بعضی بر آن گفته اند که اگر ترکه نسبت را بین مال نقل
کرده باشند پس ثانی حقیقت و اگر منتقل کرده اند پس نقل اول مستعین و بعد و بر
صحیح برای این بر دو قول اخیر ظنی نیست و اگر نسبت کافر بوده باشد و امر میراث و از باشد و یا
نکافر و امام علیه السلام پس کافر مقدم خواهد بود و یا از ارث کما سلف و اگر شریف اسلام شود
بطریق اولی او خواهد شد و ارث او مقدم بر ارث امام علیه السلام خواهد بود و از قول اینست که
بیموج مسلم اولی است بر میراث هر چه از خویشان او که کافر باشد خواهد بود که کافر باشد خواه مسلم یا
انصف بر حقیقت یکدیگر هرگاه آن زن و نزدیک داشته باشد یا فرزندان او کافر باشد هرگاه از سبب آن
کافر است و یا از سبب آن حرم خواهد بود هرگاه از سبب آن حرم خواهد بود و یا از سبب آن حرم خواهد بود
بر او و از سبب آن حرم خواهد بود اگر نسبت او فرزند باشد یا باشد و کافر باشد و یا از سبب آن حرم خواهد بود

اعتبار جو دروغانی از برای ما هست هرگاه واسطه دیگر مسلم موجب نباشد و یا کرده میشود و چون
این نهنگام هرگاه یکی از ایشان که کفار شدند قبل از اسلام آوردند پس بعضی از علما مثل شیخ زین العابدین
شده اند باینکه شرک خدا از صین منتهی انداخته است بلکه تمیز بین الفرض و الزام نیست و است و است
مهر و در اولان استحقاق واحد از بین غایت که هرگاه در هر یک از این دو یا خواهم مسلم بود
کافر این کافر و این اگر اسلام آورد و شرک مسلمة نماندند و بعضی مثل محقق و در شرائع معتقدند که
در میان دو وجه وجه پس بقدر اول حکم کرده اند بعد از آنکه اسلام آورد و هست بر تقدیر ثانی مشار
میراث ساخته اند و آن بنا بر اصل عدم الزام علی از وجه و مشار که الامام درست آید بنا بر قول
علی از وجه و هم از توابع مسئله سابقه است آنچه شیخ تلمذ از مالک بن عین از ابی حنیفه علیه السلام
رسوای کرده اند در خصوص آنکه مرده باشد و از برای او سپرد و از برای او سپرد و از برای او سپرد و از برای او سپرد
پسند و او را و خود و مال را نیز که شسته باشد که آنحضرت و مرده که از برای این لاخ و وثقت مال خود
بود و بر این لاخت یک ثلث و بر آنها خواهد بود نفقه او و لاویت نسبت حصص مرگه قبل از بلوغ
اسلام میزند و اگر قبل از آن اسلام آید مال او با ما بسیارند پس اگر بر اسلام تا بلوغ باخته باشند تو امام
مال را با آنها خواهد داد و اگر اسلام نیابد و از برای بعد اسلام برگردد امام مال او وثقت به برادر داده و
یک ثلث بخواند و خواهد داد و او ظاهر است که قتل ایشان بران بود و وراثت هر چند ضعیف است لکن
جمعی از اهل علم تصریح کرده باینکه علی اکثر اصحاب ارتقا درین مملکت مشاخرین نیز برین وایت بوده است
و وراثت از جمله اخبار شیهه است پس علی بران و وراثت هر چند با جواز بطریق سابقه مخلفی دارد لکن
محقق است که باینکه استثناء باشد چه این وایت قطع نظر از اینجا و ضعف آن شهادت بعضی از
صحاب تنویر سندش نموده و بعضی تصریح صحیح آن پراخته اند و لکن مع ذلک جمعی از
علما با ضعف نقد معارض صریح و درین حکم مایل کرده اند و آنچه جهت مخالفت اصول معومات است
عده به حال از جهت نسبت در عیانت احتیاط او و نیز از توابع این مسئله است که هرگاه یکی از اولاد
صغیر سلمان باشد پس فرزند طبعی با خواهد شد هر چند اسلام پدر یا مادر بعد از نفقه و حل و

قبل منی بنی تئیکه بالغ خواهد شد خبر خواهند کرد و اورا اسلام اگر با و انجا خواهد کرد
حکم مرد نظری داخل خواهد شد و خلافت و خلیفه طاهریست و نه در انکه هرگاه الدین صغیر مرد و کافر
باشد آن صغیر هم محکوم بکفر خواهد بود و از اینجا است که اطفال کفار را مثل جوانان ایران شان
استرقاق میتوانند کرد و بکتابتند علیه الرحمه میفرماید که طاهر است که بتبیت اطفال در اسلام
بکفر نابوین از ضرریات باشد که از اخبار متواتره است و آن میتوان کرد و دلیل تخلف اسلام باین
و اینکه اگر با کند مثل کفر شود از حیایات ثابت و ثابت نیست و در انکه حکم با تداوین اسلام بخیر
اسلام متبی از چه ادهست چه بر جسد و درین خصوص مطلع نشد ام مگر روایت مرسله صدق قال
قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم اذا سلم الالب جرد الولد الی الاسلام فمن اولد من لدی
الاسلام فان ابی مثل وان سلم الولد لم یحر البوی و لم یکن منیهامیرات و اطلاقا النصیحة
لاحکام الایده او غیر شامله مثل من الی المد حکم القبا و رجلهما و تصریح فی بعضیای مسلمة آخر مسلمانان
بهم متواتر میشوند اگر چه اختلاف مذاهب داشته باشند که انکه از فرق محکوم علیهم بکفر هستند مثل
شیخ و فاضلی که معلن بعبادت اهل بیت علیهم الصلوة والسلام باشند و حاله مرآت الوصیت را
انکه علیهم السلام فرامیدهند و مجبورند بماند آنها و بعضی مطلق مخالف احکم کفر میدهند و کفار هم
میراث میبرد اگر چه اختلاف دل داشته باشند و خلافت درین طاهر نیست لکن با تصحیح شیخ مفید بنا بعضی نسخ
چه ایشان فرموده اند که مرد اهل دعوت را مثل معتزله مرجیه و خوارج و ارتش میشوند و این فرق نیز
وارث نمی شوند و نسخ دیگر بر وفی مذنب مشهور فتو داده که اقله السید لشد طالب راه فی الزین
و اعلی نقل فرموده که کفایت یا کفار و دیگر ملل را وارث نمیتواند شد و آنها وارث اینها نمی شوند
و مجبوره بنبی ارسلم نمی شوند بلکه آخر در احکام مرد و آن کسی است که بعد اسلام
مجبور شود و پناه بخدا از ضلال العباد می آن بر و قسم است کی انکه ولادت او بر اسلام
شده باشد یعنی وقت انعقاد عمل احد الابوین او مسلمان بوده باشند کما صح
به الاصحاب چه نمایند می کند از بعض اخبارین باب از جهت تعبیر از ان عن بنی

۹۸
 الاسلام اعلیٰ للظفره واز بر مد فطری می نامند حکم کن است که اگر کنجایش پنجمه سخن را جانشین خود
 ارتداد و از سر یکشنبه گذشته شود یا تئو زن و از او جدا شود و عده و قباله میدارد اگر چه داخل بها
 نباشد علی قول می گمانی الراضی احوال او در میان ربه مقسم میشود و حکام و دین احکام غلام
 و از اسکانی نقل شده که او میان بد فطری و بد فطری می نامند حکم کنی را از اول مغرب جاری ساخته و آن
 سبت و پنج اکثر بضم که تصریح تفرقه در آن واقع شده و آنچه مطلقست محمولست بر فضل و شرف
 آنکه از کفر اضلی خواهد که باشد و خواهد باسلام آید و از آن سخن کرد و بفر خود و مواد الباقی
 الا الضلال پس آن بد علی ست حکم کن است که او را ابتدا قبل نمکنند بلکه رتوبه و از هر که نشود
 پس اگر رتوبه ناید توبه او را قبول مسکنید و اگر او را بخار نماید او را می کشند و بعد بر طلاق زن
 اعتد او میکنند و اگر او زنده ماند و بعد وفات ما که میرود این احکام نیز خلاف ظاهر است و شیخ علیه
 فرموده است که اگر مردی که بی بد از حرب بگریزد و فوت او اندک او را بر کرد و اندک و از او و از آن
 تقسیم میکنند و این برین علیه رحمته صلوات الله علیه مستند الی القاب الملک مالک و گفته است که شیخ خوشتر
 مبطوحه از آن جمع نموده و یا المجرع عن اسلام بر مرد علی بخار و از آن قبل و دست و
 بر آن انتظار توبه و نیست و یا انتظار او است بقدریکه جمع او با میان ران ممکن باشد یا بقدریکه
 گمانی و یا به ضعیفه است کنجایش و از هر یکی محصل است و الی کل فیه است و هشتم علیه
 قول و سبب قول خیر احد است اگر ما کن مع الرجوع اعم از ما او علیه کرد و اندک
 حکم مرد و از آن پس اگر از وین اسلام کرد و خواهد مرده و فطیه باشد و خواهد با قدم کشتن او میکنند
 بلکه چنین میکنند و اوقات نماز ضرب و تادیب را و واقع میسازند تا اینکه توبه آمانا پس اگر توبه
 کند و رجوع بحت نماید فیه المطالب الا و قید مخلص خواهد بود و کار او تا تک مسکنند و و ایات
 معتبره بر آن قیاس و در دو و در بعض و آید پس تمام بحدت شدیده و التفتیر و در علم و در علم
 و از شده و شبهه را و استخام بیان شد است و عمل حسن و آن که در نیست یا اینکه تخلف او است
 حسن است و در بعض و ایات صحیح و است که مرده علیه انبیا از توبه یکشنبه و آن سبب است

اجماع ائمه اهل بیت و بعضی از علما احتمال کرده اند که تقصیری که در باب بینه کرده شده زن نه
 حاضر شود و آن شکل است هرگاه این داشتی پس اگر چه عدم قبول بینه مرد قطعیست هر چند که
 و هرگاه بینه او حقیقی باشد میانه خود و خدا ظاهر است که مقبول نخواهد شد لکن اگر تکلیف استحالة
 عدم مقبول الایمان بعد از تکلیف علی بر قضیه عدله تعارض است و حکم نقل حکمت که برای جسم ده فضا
 و قطع سلسله آید و او قبیل حد و جاریه علی السلام باشد : منافاة مسئله آخری هرگاه مرد و قطر
 بمیرد میراث بوارث نم خواهد رسید اگر چه بعد باشد و وراثت کا فر قریب و باشد و اگر وراثت از
 سخته و اگر فایده امام علیه السلام وراثت او خواهند بود و معذرا علی الکفار و خلا و از آن ظاهر نیست
 تخمین مردی که در صورت مخصوص وراثت او و کافر و اهل بیت وراثت کا و وراثت امام علیه السلام
 مقهور الفتن که وراثت او امام علیه الصلو و السلام اند که کافر و حاکم در مرد و قطر گذشت و از فتن
 علیه السلام حاکم درین مسئله نقل شده از جهت آنکه بر آنکه وراثت در قضیه خبر لکه دالالت میکند بریکه
 میراث مردی بینه او که کافر اند میرسد و از شیخ الطائفه در کتاب بسیار روایت و قبول لایم
 میشود و در دیگر کتب این ابات را محمول بر تقیه ساخته اند چه این محل عامه است و وجه دیگر هم
 تقصیف این قول ذکر کرده اند و لکن مسئله حاکم از اشکال نیست اگر چه قول اول که اشهر است حاکم
 از فتن نیست صحیح و ورم و قتل است و آن مانع است قاتل را از وراثت مقتول اگر چه
 صورت برات از قتل میراث مقتول را می دهد هرگاه عمداً قتل کرده باشد لاجماع ائمه
 و اگر از روی حی یا قاضی گشته باشد پس مانع نیست باطلا یعرف وراثت مثل حکم نابذ
 مخصوص است بقتل عدو آن قاتل که بضد طلبه کما لا یجعی و مانع نمی شود قتل خطا للتصمیم علی
 قتل امیر شهاب حال آن که خطا بر شهاب و آن که عمداً بر شهاب و مسئله الموت و این عقیدت و بینه
 حاکم نموده و بینه او که وراثت فیض بن سیرت صنف او شاد است از وراثت می شود
 و علماء الاظهر و بتجمع من الاحبار و بینه صریحها مستخرج علی اکثر الاصحاب کما افید و از احادیث
 غیره بر این خطا و قول است مشابهه کلیها و لو با اعتبارین و تعلیل بقایه تقصیر المظنون و از آن

بیست و دومی مجنون و احوال است شیخ شهید ثانی علیه الرحمۃ رشتیه بعد الحاق بعد از احوال
و آن در ضمنی مجنون الحاق بخلاف اقرب بیدار شده و فرموده است که قریب نیست بیان تاثیر
سبب ظاهر و سبب لغوی شیخ شهید اول علیه الرحمۃ فرموده است که فضل بن شاذان
علیه الرحمۃ گفته است که اگر صبی با مجنون متحب در یکبند وراثت او باشد و این ابی عقل تمام
او نموده و کلینی صحیح نقل فضل بن فضل نقل نموده بر آن سکوت نموده اند بعضی است که گفته اند که
قتل بسبب مانع است و همچنین قتل صبی و مجنون است بعضی از علما از فضل بن شاذان ابن
ابی عقل نقل نموده اند که هرگاه پدر خود را راه نادید بزند منوع از میراث او نخواهد شد و کیفان کان
هرگاه جمع شود با قاتل عذر دینی و دیگر هر چند بعد تر باشد بر قاتل مقدم خواهد بود اگر چه قاتل
باشد و اگر وراثت دیگر نباشد پس این ابی امام علیه السلام خواهد بود پس سکه حریت است مقتول
مثل سایر اموال است که حکم میراث در آن جاریست اگر چه مقتول بعد باشد هرگاه مصاحبه است
تو او را پس است منقسم میشود بر میراث نسبی و سببی است لال لعجوم ایة او الارحام مرین مقام کلین
شیخ شهید ثانی علیه الرحمۃ اتفاق افتاده از وجوه اشکال است یکی آنکه عدم دلالت آن حکم
سبب از حد است و دیگر آنکه عموم اولویت محل نظر است و متوالان است مال دین محل حکم است
لکن دلیل از خصوص مرین خصوص معجز است فالام سهل و الحکم پس محلا لا شنباه و متوالان اول
است با مطوع التقیه و غیر از عموم اوله اراث شامل است اقربا پدری و مادر هر دو را لکن جمعی از علما
تفسیر کرده اند که متقرب بام از حد میراث نمی برود بعضی معوی جامع بر آن کرده اند و در آن
انصوص بقرع بعد مراثت اخوة مادر و خویش و اخام مقدم علی العام و دیگر اقربای مادر و سبب
اجماع مرکب اولویت در جریان شریک میتوان کرد و اما قرین خدایمان مقتول بر صورت قتل عمد
تم که و قایم ادیون کند مانع قصاص متواند شد یا نه جمعی از محققین قائل بعدم منع شده اند جمعی
و دیگر بر آنند که منع از قصاص متواند کرد و دیگر آنکه در مقتولیت احسان شوند و بعضی روایات بر آن است
و از بعضی از اعلام مثل شهید ثانی علیه الرحمۃ رسالک گفته اند که محل خلاف است که قاتل و مقتول

بازل باشد و این مطلق است و بعضی گفته اند و کرده اند و حکم اینست که و کیفایان احدی طریقی است و اینست
خصوصاً در صورت بذل است و همچنین است اگر در نه عفو و بخشش باشد و بعضی سواستفاد
میشود که اگر در نه مبنی عفو کنند مافقی نمود و اگر قصاص خواهند بدون ضمانت بن ندید اند و در
توجه این بعضی از اعلام فرموده اند که جواز نه بدون ضمانت ازین جهت است که در صورت سب
قرض خواهان بر قاتل حرج بدین خود میتوانند که بخلاف قصاص که در آن با جرحی است
میشود نموده است و اینست که بصیر علی الصاوی علیه السلام ان اصحاب الذین هم انحصار القاتل
لکن این آخرین است و متغیر میشود که عفو هم مستلزم ضمانت قاتل و کیفایان در قصاص ضمان
جمع بین اینست حق و مرتبه که متغیر نیست و حق غرامی مقتول که قتل تبرک و ویت دارد
و گمانیکه قرض قرض و آن بجای میسند مشک نشان است که اگر قرض ویت گناست و در مرتبه
واجب نیست که برای او دین محبت تلفت کتاب است و متغیر نیست بلکه از بر مقتول
بجای میسند از غیر از امام علیه السلام نمائند پس برای آنحضرت که ویت بگیرند و داخل بیت مال مسلمان
فرمایند و از پیروان عفو می تواند کرد و جمعی از علما تصریح باین حکم کرده اند و اینست صحیح آن
و لالت دارد و این دلیل حلی گفته است که عفو هم میتوانند فرموده چنانکه ساز اولیا و هم عفو میتوانند
کرد بلکه آنحضرت بفرمود است و عفو بکم آنحضرت انست و عفو هم تحقیق این حکم نیست فانه
عرفی با حجب علیه بجزیه و مالایحز محبت سوم از موانع ارث و ویت یعنی ملوک کین
پس اگر شخصی بدین و واک که ویت با و دارد غلام یا کینه دیگری باشد و ارث آن میت بخود
شد هر چند قریب باشد و از ارث او خواهد بود و اگر چه بعید باشد پس اگر فرزند کسی ملوک
باشد خود باشد و ارث بخود باشد و ضامن جریره که حر باشد و ارث او بخود باشد بلکه مال او
با فاکمی وی خواهد رسید بچنان ملک نه از جهت ارث پس ویت نامی ارث است از
طرفین و اینها و نه اخبار معتبره و ارث شده لایوارث انحر و العبد خواه ملوک کین
حسن باشد خواه شش محبت شده باشد و خواه مکاتب مطلق باشد و

خواه شرطند اگر نکات مطلق باشد و چیز از وجه کتابت او کرده باشد پس نه از شرط و نه
میتواند شد بخیر و حق باقیان علما چنانکه تصحیح کرده اند بان حکم و اخبار متضمنه بر آن است و
بلکه این حکم عامست هر ملوکی را که بعضی آن آزاد شده باشد و بعضی بر قیوت خود باقی باشد
مثلا درین تقسیم ظاهر نیست پس گاه کسی مهر و بیکار را از ملوک و گاه دیگر آزاد باشد پس این
مخصوص خواهد بود اگر چه او بعد و ملوک و بیگانه شد مثل این ابن لابن که ابن لابن و
میشود نه این ملوک و اگر از برای میت و زنده باشد نصفش از او و نصفش ملوک و برادر باشد
محسن از او پس مال در میان خود لها صفة منقسم خواهد شد و اگر بر این نصفش ملوک باشد پس سهم
بر او و در سهم باقیمانده غیر ما من طبق المهرات علی الترتیب آنچه سید بگوید او را که ملوک از او
قبل آنکه ترک در میان آن اهرام منقسم شود و شرطی بر او نه خواهد بود و اگر رسا باشد و در مرتبه آن
باشد تمام مال او را بر او خواهد شد و اگر بعد منقسمت آزاد شود و محروم خواهد بود اخبار کشیده بر این
دارد و از اینجا است که اگر وارث خود آزاد باشد و ملوک آزاد شود میراث نخواهد بود مطلقا اگر چه در مرتبه باشد
نسبت بحد و اگر بعضی که منقسم شده باشد بعضی دیگر باقی که درین بین ملوک آزاد شود پس این
وارث خواهد شد یا با مالبره و از آن خواهد بود سه احتمال است و اظهر تر و بسا سید طائره فافالعلی
فی الارشاد و احتمال اول است بدلیل عموم ارث قبل الفسقه و بنا بر منقسمت جمیع ارث آن محل
زیرا که حل عدم منقسمت است و منقسمت مجموع من حيث المجموع حال از بعد نیست آنچه ازین عبارت
سبقت میکند انتقامی نیست رسانده است بعضی درین بعضی منقسمت منقسمت منقسمت منقسمت منقسمت
ان اعتق بعد منقسم فلا ارث منقسمت جمیع است پس اگر بنای حکم بر معنی متبادر و غیر و فقه کد شده شود
صورت تقسیم بعضی درون بعضی از اول بعضی خارج خواهد بود و صورتی که از و فقه از ظاهر و القاب و اما
بر ظاهر او حاکم بر این است و اصل در ملوک عدم ارث است لکن بفرا و بعد منقسمت فلا ارث
ارث است بحکله لانه فی قوه مولانا ان اعتق قبل ان یقسم اجمع فله میراث پس میتوان شد که در صورت
انتقام منقسمت است اما نام نصیب وارث شود و در صورت تحقق منقسمت فی بعضی درون بعضی حکم در این

و عدم الارث فی الکافری و موید آنست در ان حکم در وجوب تمتع عدم ان ظاهر العس
 قتال لان کل علی فکرة السید صاحب تراه بقدره التکالیحی کون غیر منعی الاثبات احدا
 لا یخلو من چه و اگر راجعی نیست ارث غیر امام مختصر مملوک باشد چه میکنند اما او را بر سر قیاس
 یعنی بخرید مملوک را از اقا او اگر چه بخر باشد بعد آن آزاد کرد میشود تا که بعتیه مال را فرو کرد و در حد
 دوران ارث و نفس متوفی نیست ارسی نفس اگر چه مختص بصوت احضار ارث در مملوک ندارد
 مکن با و له آخر مختص است و ظاهر اکثر اخبار آنست که اقا او متوفی است برادر و حسن اینکه
 خود بخود آرا و شود پس محتاج با عباق خواهد بود و تلفظ بصیغه تعلقن بحاکم شرع خواهد داشت چنانکه شهر لای
 متعلق است اگر حاکم شرع موجود نباشد پس خریدن آنرا کردن واجب است که خواهد بود و نوشتن امام
 بخریت و منع از بیع آن مستلزم منع از مال بیعت است بجهل اعمان و عیالات ادا بامثل
 کتاب مطلقه اند چه کتاب بعضی را ادا کرده باشد بعتیه چه از تره و کات میت یا و در از بندگی با
 سازند اگر چه بخر که بیشتر از او شد از میراث مال و محرم خود و چونکه در ملک عهد شرط است که از
 خود موجود نباشد پس تمسک هم نشود که ان خود و غیره و ارث حرست باید که مانع بکن جزوق باشد
 آنچه از میراث خود و باقی سیان بقیب بله جزوق بخره مال او را در حد است که قابل و قال السید
 علیه حقه را بحد بعضی اطلاق التمسک التمسک و اگر متروکات میت فایتمیت از شکیه مملوک است
 میکنند شهوت است که مال و لازم خواهد بود بلکه بعضی از علما و خواجایان هم بر آن کرده اند و این حکم
 اصل نیست چه بیع هر چه در حلال است خرج با اخر جلد لیلین و الا علی حاکم که ظاهر و اما آنست که
 بعید از تر که بعد خرید او با ماند تا بعد عتی آنرا فرو کرد و بعد از بیع بیوایی من را که نمک و داند
 و حکم شان عدم است از ان بلکه بعضی از علما تصریح کرده اند باینکه هر قدر که ترکه و فایان بکند
 باین نسبت ملک از من خواهد بود و مملوک ترکه و فایان را به ترکه می راکفتن میکند خیاره بمحقق
 علیه اجماع و مانع تملک کرده و سید بن مرتضی و غیره از علما بر آن طایفه ایان کرده و چنانکه
 کافی هم رسالت نامعی تصریح کرده بعید نیست که افضل بر بیان آن باشد مکن ان اف کل

۴۳
 مطالبیست باین حکایت ندارد و نه بعضی از علما آنرا قول ثالث قرار داده اند و قولی مشهور
 است از توفیق نیست مجموع المیسور لا یستطاع بالمعصوم تا آنکه قول ثانی میسند لکن معارض است بعجم خبر
 لازم و لازم از این لازم و از جمله فروع آنست که مالیک مقدور از او باکست باشد
 و نصیب بعضی از ترک و فاکت آن کند و نصیب بعضی دیگر و فاکت پسین بر قول ثانی خریدن
 هر دو واجب است و بنا بر قول اول خریدن تا لازم نیست و در خرید اول و احتمال است یکی
 گشت که تک اهرم لازم نباشد لعل آنکه ترک از فاکت جمیع ورثه قاصرت و دوم آنکه
 خریدن از او کردن اول لازم است از جهت عموم نص فرق است و میان شرا و کس که نصیب
 او و فاکت و کند و یکصد و فاکت کند چه فاکت بعضی از آن و بعضی از غیر
 است بر مالک حدیث اگر فرو از آن جمله است آنکه ترک لعلیت و قبیل شرا فاکت و نصیبت بعدی مثل
 و فاکت پسین بر قول اول خریدن بعدی لازم است نه قریب و بنا بر قول ثانی بالعکس یعنی فاکت که
 بعضی از آن مقدم است بر فاکت بلکه بنا بر قول اول محصل است که شرا و بعدی لازم نباشد و ترک
 ما با هم ماند شود و سید علیه الرحمین احوال ضعیف و البته هرگاه بین او و کسی پسین آنکه وجه
 فاکت ابرین محل خلاف نیست و آیات کثیره و باب ما در از دست و بسبب اجماع مرکب پدرم
 با وطن است یا آنکه نصیح حکم بدین نزد بعضی اخبار معتبره و معتبر است و اعدا ابرین از وراثت
 پسین فاکت احوال و اینست و بعضی مثل ابن بابویه و سلا مطلقا فاکت لازم ندانسته اند بعضی
 بر آنند که فاکت لازم است نه ویرا قارب و جمعی بین فته اند که فاکت او را پسین مطلقا واجب
 است و اینست و علی از توفیق نیست و اما فاکت و وجه و وجه پسین محقق علیه الرحمه و مختصر آن
 کرده و نقل حضرت امیر المومنین علیه السلام چنانچه در خبر صحیح آمده و لالت بر فاکت نه از پسین و وجه او
 خواهد بود و فاکت وجه استقی المعایج و شرحه با آنکه فاکت از پسین نیست و در کفایه حکم از وجه مائل نمود
 منع الاولویه و اینصح یکریست و ما میشود که حجت فاکت و وجه نیست و ترک ما با هم فاکت نقل خواهد شد
 هرگاه که فاکت وجه واجب باشد پس فاکت وجه بطریق اولی صحیح خواهد بود و اجماع کالاجماع و نقل خواهد شد

عنه السلام حال ترجع وارز و تشریف بانی مجاز محمول معطیة متیو اندک المکمل اصل عدم حوازا است
بر موقوف و خصوص بیع بین ثانی خالی از قوت نیست اگر چه احتیاط و بصیرت رسالتی و فکرت
ست و از جمله موانع که در امکان نموده است یکی لغات است و دیگری نقطه دیگر نقطه حل مبتدا و این
هم در صحنی مسائل سابقه گذشت و دیگری اینست که اگر آن بمقام هم است مجموع البکوار الحاحه بین آن که سبکه
بسیرو و بدین متفرقی است که ما باشد پس علامه صلی علیه الرحمه قواعد و موده است که ازین است که تکرار
بجز و موت بدین منتقل میشود لکن اینها منسوخ اند از نظر دوران چنانکه درین است تا وقتیکه از او گذشت
از آن باشد و خواه این غیر آن بعضی گفته اند که در صورت موقوفه مال است و یا که مال بود و یا
منتقل خواهد شد و فایده هر قول در صورت ظاهر میشود که در این است و افزون بر این است که اینها منسوخ
که ما بود و یا حیوان و یا شئی باشد که حامله شود پس در این قول اول باید انزال در نه است که او را موقوفه باین
منعلق نمیشود باین قول ثانی و عویضی نخواهد بود باین اصل آن منعلق خواهد شد اگر درین مستغرق
نباشد آنچه فاضل درین باشد بدین منتقل خواهد شد و انقدر که در مقابل درین است حکم مال است و یا حیوان که
مثل مرغی باشد و یا مثل حمار علیه الرحمه اصل مسئله است که این قول ثانی را بشهرت در صورت عدم
در منع و ارث از تصرف الاطلاق باید در مقابل درین حالت و احتمال نموده و اصل مسئله در نظر فاضل
اول ظاهر است و در صورت عدم تقیید ثانی فاقا لکمال الحاح علیه الرحمه درین است منعلق نمیشود باین قول
چنانکه است منعلق فائز فقیه علیه باعه مشکوک و الاصل علیه که درین منعلق مخصوص چیز است که نسبت به تصرف
در آن تا سبک باشد که بعد و فائز باینکه منسوخ نخواهد بود بلکه در غیر و بعد و شمول که مشغول اند بهر باشد
زبان این باشد درین نشان که در صورت مقابله هر یک خواهد بود که اولاً و اینها در وجه الفهم کنند اینها
الکثیره از آن است و اما وجه سهام فیه که شمول از نه در وجه است که نشان آنکه فائز باشد و شمول از نه در وجه است که
تصرف در آن است و فائز از آن است که اینها منسوخ است از این وجه و فائز و شمول از نه در وجه است که نشان آنکه فائز باشد
و فائز درینکه فائز است که اینها منسوخ است از این وجه و فائز و شمول از نه در وجه است که نشان آنکه فائز باشد
حجب فائز از اینها منسوخ است از این وجه و فائز و شمول از نه در وجه است که نشان آنکه فائز باشد

[illegible]

استحقاق میر و بیست آن نبوت است و وارث مختلف است زیرا که وارث اول میر و میر و وارث
 ثانی پس آن میر و اگر تکلیف باشد مثل آنکه میر مردی یکدار سه فرزند را بعد از آنکه یکی از آنها میر
 و غیر از برادران کسی یکدار است و وارث او نباشد پس حسب استحقاق مختلف است زیرا که در فرضیه اول
 حسب ارث نبوت است و در فرضیه ثانیه اخوت و وارث محبت و اگر حسب ارث و خود وارث
 هر دو مختلف باشد مثل آنکه مردی میر و زنی و پسری و فترتی وارث گذاردن پس بعد از آن میر و
 و پسری و فترتی وارث گذارد زیرا که حسب استحقاق ضعیف و در فرض اول و بحسب و در فرض
 حسب استحقاق اولاد نبوت است و وارث میت اولی و اولاد بودند و وارث میت ثانی اولاد
 فقط پس اگر فرضیه ثانی از فرضیه اول و در فرضیه اول فرضیه واحد خواهد بود و آن فرضیه است که فرضیه
 ثانیه با نصیب میت ثانی از فرضیه اولی باشد یا میت اولی را شش فرضیه و فرضیه اولی را شش
 است چه اصل فرضیه انشیت با دو یک سهم از آن نصیب وجه نیست سهم از آن نصیب
 و عدد سهم شان سه است پس شش را در سه ضرب کردیم نسبت و جاری شد و نصیب فاضل سهم
 است و وارث او و خضر و میر و خضر و سهام شان مال نصیب است پس فرضیه سابقه کافی خواهد بود
 تقسیم سه سهم با خضر و میر و خضر و سهام شان مال نصیب است ثانی با سهام رفته او مال نباشد و نه این مال
 و از آن پس لا محاله منکسر خواهد شد بر سه و فرضیه اولی نسبت بوجه است تقسیم
 سه سهم که دو سهام رفته و شخص خاص این فرضیه را نصیب آن سه سهم از فرضیه اولی است و سهم
 که موافق است با میان پس اگر میان باشد فرضیه ثانیه را در فرضیه اولی است که سهم یکدار است
 و شش باشد جزو فرضیه ثانیه را در اصل فرضیه او ضرب سهم کرد و اگر نصیب ثانی را در فرضیه
 که درست است فرضیه ثانیه شد الی آخر حکم موافق با معنی الا هم جار خواهد شد مثل آنکه شخصی میر و
 و وارث میر را یکدار و بعد از آن میر مرد و یکدار و و میر و و خضر را که در نصیب فرضیه او است نصیب
 میر و خضر آن چهار و آن منکسر شود بر سه و اگر فرضیه آنها نیز غرض است و نصیب فرضیه ثانی موافق با
 الا هم است پس نصف از آن سه است فرضیه اولی که شش نصیب کنیم و بعد از آن سهم یکدار و آن سهم

برای تیر و دوازده نیت اول البسوی چهار چهار سهم از آن تیر و دوازده سهم هر دو و دوازده نیت
خوابد بر تیر و دوازده نیت اول البسوی چهار چهار سهم از آن خط ما خوانند گشت بعد خط طما از او
و نیت هر نیت تقسیم سهام خوانند و در حصص نیت نایه اند و نیت خوانند و در نیت او تقسیم نیت
و نیت اول البسوی چهار چهار سهم از آن خط ما خوانند گشت بعد خط طما از او

میت در مسئله ۶			
ابن بکر	ام زینب	ابن عمر	
میت ابن عمر مسئله ۶ توافق با نصف مافی البسوی ۱۲			
ابن بکر	ابن حماد	ابن زینب	
۱۰			
زینب	بکر	خالد	هند زینب

و نیت اول البسوی چهار چهار سهم از آن تیر و دوازده سهم هر دو و دوازده نیت
خوابد بر تیر و دوازده نیت اول البسوی چهار چهار سهم از آن خط ما خوانند گشت بعد خط طما از او
و نیت هر نیت تقسیم سهام خوانند و در حصص نیت نایه اند و نیت خوانند و در نیت او تقسیم نیت
و نیت اول البسوی چهار چهار سهم از آن خط ما خوانند گشت بعد خط طما از او

و نیت اول البسوی چهار چهار سهم از آن تیر و دوازده سهم هر دو و دوازده نیت
خوابد بر تیر و دوازده نیت اول البسوی چهار چهار سهم از آن خط ما خوانند گشت بعد خط طما از او
و نیت هر نیت تقسیم سهام خوانند و در حصص نیت نایه اند و نیت خوانند و در نیت او تقسیم نیت
و نیت اول البسوی چهار چهار سهم از آن خط ما خوانند گشت بعد خط طما از او

نقصان حصه موسی له رسیده و رتبه بجا نکرده و دیگر آنکه نقصان آن بر غیر و عین او نشود
و اول او صحیح است و بنابر آن تصحیح فروضه از نسی ششست خواهد شد اگر همه رتبه اجازت دهند و لا
از نسی ششست طریق تصحیح آن نیست که لا باقی قطع نظر از وصیت تصحیح فروضه نمایند و بعد از آن به هم
مثبت به هم می گیرند فروضه بنویسند که بمقدار مجموع آن فروضه وصیت خواهد بود و نقصان بر جمع شرط
نماید خواهد کرد و یک کافی العول عند العائنه مثلا در مثال مفروض اصل فروضه اربعت و چهار است
و نصیب پسران چهاره پس ای می شود که چهاره سهم اصل می آید و یکی می ششست هم شود
و چون که چهاره از ششست بیشتر است پس لا محاله اجازت ورثه در کار خواهد بود پس اگر چهاره
و ششست همین فروضه کا خواهد بود و چنانچه با حال دیگر خواهد بود اگر اجازت ندهند بلکه وصیت را و کنند حکم
آن هم شکالی ندارد و چون صوت وصیت در غیر اولیست نافذ نخواهد شد پس بحال می باید که فروضه
از سه فرض کنند و یک حصه بگویند پس دو حصه یا اگر ورثه بیشتر شود فزونتر و الا بگویند که با
فروضه شان تباین را با توافق بر تقدیر اول فروضه آنها را در سه ضرب کنند و بر تقدیر واقعی
توافق آن را در سه ضرب کنند و آنچه حاصل شود فروضه را خواهد بود پس در مثال که کوه سار و ششست هم
به تقسیم صحیح خواهد بود هر تقدیر که بعضی ورثه اجازت دهند و بعضی اتماع نمایند حتی تا بوزن
در تصحیح فروضه را خواهد داد و آن چنانکه جمعی را علی تصحیح کرده اند آنست که او لا فروضه وصیت
پس بر ورثه و وصیت هر دو را تصحیح نمایند چنانکه اشاره بان گذشت بعد از آن بگویند که نسبت میان فروضه و
فروضه و میان ششست با توافق بالعمی الا هم پس اگر متباین باشند یکی از آنها را بر فروضه و
و یکی ضرب نمایند و اگر توافق باشد هر دو فرضی یکی از دیگر ضرب کنند پس آنچه حاصل ضرب باشد
فروضه طلب خواهد بود و که سهم مخیر و غیر مخیر را از آن شخص متباین او و طریق تصحیح است که در صوت
مخیران نصیب مخیر از فروضه اجازت گرفته و در سلسله نصیب غیر مخیر را از سلسله اجازت ضرب کنند و در صوت
متباین گرفته میشود و نصیب مخیر از سلسله اجازت و ضرب کرده میشود در وقتی سلسله
و ضرب کرده می شود و نصیب غیر مخیر از وقتی آن وقتی سلسله یا در سلسله دو حاصل ضرب را

بهر یک می دهند و گوید که از آنچه بعد از آن هر یکی از بزرگان باقی مانده اند است ضابطه است
 پس مثال آنکه هر یک از فرضیه اجازت و وصیت با فرضیه وصیت نسبت به فرضیه اجازت و وصیت
 در فرضیه می شنود که هر یک از فرضیه اجازت و وصیت نسبت به فرضیه اجازت و وصیت
 فرضیه مطلوبه بگوید
 مسئله الاجازة هم ۳۸ - ۲۸
 المیزان

این	بنت	زوج	موصی له
۱۳	۷	۳	۱۲

در مسئله الرد من ۳۹ توافق بالنصف ۱۱

المیزان
 این ۱۲ بنت ۴ زوج ۳ موصی له ۱۲
 ۲۵۲ ۱۳۳ ۵۷ ۳۲۲
 پس این مسئله که میراث از مسئله اجازت و وصیت است از آنچه در فرضیه اجازت و وصیت
 و نجاه و حاصل شد و بر اینست که میراث از مسئله اجازت و وصیت است که نوره است و میراث
 یکصد و سه حاصل شد و آنچه در فرضیه اجازت و وصیت است که نوره است و میراث
 حاصل شد و مجموع این سه چهارم حاصل شد و در فرضیه مطلوبه و وصیت و اجازت و وصیت
 موصی له خواهد بود و آن زکات و وصیت و وصیت است بعد از چهارم از آنست
 از فرضیه میراث است و آنرا با عاقل شده طریقی بود که از سوا حق وقت است و بعد از آنست که
 فرضیه اجازت و وصیت است و بعد از آنست که وصیت و وصیت است و بعد از آنست که
 با بقدر ثلث باشد پس حاجت با تخرج فرضیه و میراث و اگر از ثلث باشد پس اگر فرضیه
 صحیح ثلث نیز باشد و ثلث صحیح داشته باشد و الا آن فرضیه را در ضرب کنند و بعد از آنست
 معلوم کنند که آیا در نصیب ثلث بجه مقدار است و هرگاه از آنست که بکند بکند و بعد از آنست
 از سهام هم که چه نسبت از آنست که ثلث تباین داشته باشد فرضیه اصل را در فرضیه اجازت و وصیت
 نسبت توافق مطلقا الا غرض باشد و فرضیه اصل را در فرضیه اجازت و وصیت تباین نماند

حاصل شود و نصیبه طلوعه خواهد بود و کیفیت تقسیم آن نیست که اینجا از نصیبه اجازت هر کسی میداند آنرا
مصرفه بانی اصل آن نصیبه او و مضارب او احد و سه و بعضی استخراج میکنند و بعد آن نقد ثلث بود
بدون اجمت میدهند و آنچه را دست ثلث از اصل من نصیبه صحت میکنند و بجا جعمت را ششم
قرار داد و یکسوم اصل من نصیبه شام سه قرار میدهند و بر نصیبتان افزایند که هر کس را آنچه را از این
صحت بر آید ثلث مال که بود و او ده اند می افزایند و بسم اهل کند

نیز سہ ماہی مسموم اصفیاء ایشیل سم لایون حاصل ۳۸ ضربات فی ۱۲ صابریں ۱۱ ضربات فی ۹ اصل ۹۴

زوج	ابن	نبت	موسیٰ النبی سہم لاین
$\frac{3}{6}$	$\frac{12}{12}$	$\frac{1}{1}$	$\frac{38}{38}$

مقرر شده می هست از شافعی نسبت اگر کسی که بگوید و از مشهور که بر این اتفاق است و نسبت
که در زمین است که به شافعی نسبت بفرضه که منطبق باشد بر تقدیر که منطبق باشد از نسبت خاصه و نسبت
مخبر نسبت بفرضه که منطبق باشد بر تقدیر که منطبق باشد از نسبت خاصه و نسبت
شود و طریق دیگر آنکه بگوید که از فرضه نسبت کنند پس خارج قسمت او و به هم ضرب کنند تا حاصل
نسبت آن است خواهد بود از آنکه مثلا اگر نسبت و چهار در یک است و فرضه شش به هم ضرب کنند که شش به یک و سه
شش نسبت به شش خارج قسمت تقابل می یابد و پس آن خارج قسمت او و سه به هم ضرب کنند که شش به یک و سه
در هم حاصل شش می شود است نسبت از آنکه در هر یک نسبت یک واحد که نسبت است از فرضه چهار حاصل
و همان نسبت است از آنکه در هر یک نسبت یک واحد که نسبت است از فرضه چهار حاصل و همان نسبت است از آن
که طریق دیگر آنکه بگوید که از فرضه شش به هم ضرب کنند که شش به یک و سه به هم ضرب کنند که شش به یک و سه
شش به هم ضرب کنند که شش به یک و سه به هم ضرب کنند که شش به یک و سه به هم ضرب کنند که شش به یک و سه
در هم پس نسبت از داده خواهد بود به هم ضرب از آنکه تا صریح کنیم این سه از نسبت می شود تا نسبت می شود
و داده خارج قسمت پنج است پس به از آنکه بگوید که در هر یک نسبت یک واحد که نسبت است از فرضه چهار حاصل
از آنکه نسبت به شش و میرسد نسبت یکیم از داده شش به هم ضرب کنند که شش به یک و سه به هم ضرب کنند که شش به یک و سه
و شش خواهد بود و از آنکه بگوید که از فرضه شش به هم ضرب کنند که شش به یک و سه به هم ضرب کنند که شش به یک و سه
به شش خارج قسمت شش می شود پس به از آنکه بگوید که در هر یک نسبت یک واحد که نسبت است از فرضه چهار حاصل
این سه به هم ضرب کنند که شش به یک و سه به هم ضرب کنند که شش به یک و سه به هم ضرب کنند که شش به یک و سه
در مجموع علی آنکه در هر یک نسبت یک واحد که نسبت است از فرضه چهار حاصل و همان نسبت است از آن
و نماید به نسبت این سه به هم ضرب کنند که شش به یک و سه به هم ضرب کنند که شش به یک و سه به هم ضرب کنند که شش به یک و سه
از این عدد و طبق نسبت از آنکه در هر یک نسبت یک واحد که نسبت است از فرضه چهار حاصل و همان نسبت است از آن
مینماید همچنین و اگر کسی که در هر یک نسبت یک واحد که نسبت است از فرضه چهار حاصل و همان نسبت است از آن
جاء خواهد شد و الا حکم صریح عدد بعد از استخراج این سه که منطبق خواهد بود

بسم الله الرحمن الرحیم

